

بها: ۱۵ ریال

گفتگوئی با چریکهای  
فدائی خلق ایران  
درباره مسائل انقلاب ایران

ضمیمه فرؤم. ارگان مرکزی حزب توده ایران

از انتشارات حزب توده ایران

مرداد ۱۳۵۸

صریح و مسئول میان گردانهای مختلف جنبش. با جنجال و هیاهو و دشنام و اتهام کاری از پیش نمیرود. لاقلاً به این دلیل که نه جنجال و نه دشنام و نه اتهام، سیاست نیست، در حالیکه ما برای پیروزی بردشمن، یعنی امپریالیسم، به عالیترین و دقیقترین سیاستها نیاز داریم.

روش اخیر سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و گروههای غیرمسئولی که خود را به این سازمان می‌چسبانند، بعدی غیرمنتظره و غیرمعتاد است که بیشتر به حادثه‌سازی عمدی شباهت دارد.

آیا واقعا ۲۱ اردیبهشت - سالگرد شهادت خسرو روزبه - مناسبترین روز تاختن به حزب توده ایران بود؟ بالاتر از آن، آیا اعلامیه‌هایی که به این مناسبت از طرف چریکها منتشر شد، مناسبترین محل برای بحث پیرامون اوضاع کشور و مشی حزب توده ایران بود؟ دشنامهایی که در این اعلامیه‌ها به حزب توده ایران نثار شده، بدون تردید عرق‌شرم بر پیشانی هر چریک صادقی می‌نشاند. اما چنانکه گفتیم، اصل مسئله این نیست. اصل مسئله اینست که احتمالا کسانی خواسته‌اند درست از سالگرد شهادت روزبه، که خاطره‌اش برای هر توده‌ای بینهایت عزیز است، برای پشاییدن تخم نفاق سوءاستفاده کنند و تشنج مصنوعی و اختلاف ساختگی تازه‌ای بوجود آورند تا راه برای بحث منطقی بسته شود. ظاهر آسانی وجود دارند که برخلاف عناصر صدیق ساده، میدانند چه میکنند و میدانند که لحظه‌کنونی تا چه حد حساس و تبادل نظر مسئول و معقول میان سازمانهای انقلابی تا چه حد ضرور و جلوگیری از آن برای چه کسانی سودمند است. مادر گذشته نظایر این حادثه‌سازیهای مصنوعی و دوپهم‌زنی‌های عمدی را در لحظات حساس دیده‌ایم و موظفیم گوش بزنیم. لذا نخستین توصیه‌ها اینست که به حادثه‌سازان میداننده‌ایم. احساس مسئولیت کنیم. ماحرف برای گفتن و گوش برای شنیدن داریم. کسانی که صادقند، چه بهتر که در محیط سالم و مسئول بگویند و بشنوند.

### خس و خاشاک

مهمترین مسئله‌ایکه امروز در دستور روز است، عبارتست از ارزیابی درست لحظه، تعیین درست دوستان و دشمنان انقلاب و تناسب قوای طبقاتی و مناسب با آن تعیین مشی درست انقلابی در نبرد با ضد انقلاب.

حزب توده ایران، با بهره‌گیری از تئوری لنینی انقلاب و دستاوردهای مارکسیسم-لنینیسم در این عرصه، با استفاده از تجربه بیش از هفتادسال نبرد سوسیال دموکراسی انقلابی و کمونیستهای ایران، از زمان جنبش مشروطه تا به امروز، و با استفاده از تجربه‌های جنبش جهانی کمونیستی و کارگری، مشی اتحاد با سایر نیروهای ضد امپریالیست و دموکرات ایران را، که زیر پرچم اسلام و زیر رهبری امام خمینی گرد آمده‌اند، پیش گرفته و این مشی را پیگیرانه تعقیب میکنند. هر کس آزاد است که این مشی را به پذیرد و یا نپذیرد. اما هیچ انقلابی، و بطریق اولی هیچ مدعی هواداری از مارکسیسم - لنینیسم، حق ندارد این مسئله را سرسری بگوید و با نثار چند دشنام و اتهام، یقه خود را از برخورد مسئول و جدی به این مسئله برهاند، چرا که سر نوشت

## گفتگویی با چریکهای فدائی خلق ایران درباره‌ی مسایل انقلاب ایران

لحظه حاضر بسیار بفرنج و وظایف نیروهای انقلابی در آن بینهایت دشوار است. این وضع، تماس دائم، صحبت بی‌پرده و تبادل نظر صادقانه میان همه گردانهای انقلابی ایران را ضرور میسازد. و در آنچه که مربوط به رابطه حزب ما، و چریکهای فدائی خلق است، این ضرورت به مراتب بیشتر میشود، چرا که سازمان چریکهای فدائی خلق ایران خود را هوادار مارکسیسم-لنینیسم میدانند و بخش بزرگی از اعضا و هواداران آن در واقع در ادعای خود صادقند. بنابراین تبادل نظر میان حزب ما و چریکهای فدائی خلق باید امری طبیعی و عادی باشد. ولی متأسفانه - نه به گناه ما - این تبادل نظر طبیعی و ضرور، در ملاقاتهای دوستانه و چشم‌درچشم، تاکنون در سطح بالا دست نداده است، زیرا دوستان ما از رهبری سازمان چریکهای فدائی خلق از تماس با حزب توده ایران میکویزند، در عین حال که با بسیاری سازمانها و محافل بورژوائی تماس نزدیکی دارند، در مورد ما ترجیح میدهند که حرف خود را در غیبت ما و یک‌جانبه بگویند و بنویسند، و حرف ما را نشنوند.

متأسفانه این گفت‌وگو بی‌شود اخیرا لحن بسیار تنیدی بخود گرفته و برخی عناصر، که خود را به چریکهای فدائی خلق می‌بندند و جنگی از زشت‌ترین دشنامها و اتهامات را نثار حزب توده ایران کرده‌اند. ماهنوز نمیدانیم که دوستان چریک ما تا چه حد مسئولیت اینگونه نوشته‌های زشت و بی‌مسئولیت را بعهده میکویزند. ولی اصل مسئله این نیست. اصل مسئله اینست که این طرز برخورد به اساسی‌ترین و پرمسئولیت‌ترین مسائل جنبش انقلابی ایران، در چنین لحظه حساس و سر نوشت‌سازی، خطرناک است.

اگر ما امروز مجبور شده‌ایم قلم‌بدست بگیریم و با مبارزین فدائی سخن بگوئیم، علت آن احساس مسئولیت در برابر جنبش انقلابی ایران است. ما معتقدیم که هم‌اکنون در عرصه میهن‌ما، یکی از بغرنج‌ترین و دشوارترین نبردهای انقلابی در جریان است. امپریالیسم زخم خورده، با تمام دستگاه شیطانی و جهنمی خود، توطئه می‌چیند و در صفوف انقلاب به نفاق افکنی و ایجاد عدم ثبات مشغول است. در این شرایط نیروهای انقلابی ایران حق ندارند اشتباه کنند. آنها موظفند دقیق‌ترین نقشه‌ها را تنظیم نمایند و قوای خود را به بهترین طرز در برابر دشمن آرایش دهند. و این کار ممکن نیست، مگر با ایجاد شرایط مساعد و محیط دوستانه برای تبادل نظر

جنبش ضد امپریالیستی و دموکراتیک ایران و در عرصه‌های وسیع‌تر و زمانی درازتر، سرنوشت جنبش کمونیستی ایران مطرح است. با این چیزها نمیتوان شوخی کرد. متأسفانه بخشی از دوستان، از سازمان چریک‌های فدائی خلق مسئله راجدی نمیگیرند، و یا بهتر بگوییم، میترسند جدی بگیرند و لذا ترجیح میدهند که با چند جمله بردازی سرسری و مبالتی دشنام و اتهام خود را از درگیری با مسئله اصلی و اساسی خلاص کنند.

در اعلامیه‌ایکه بمناسبت شهادت خسرو روزه، قهرمان ملی ایران و عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران، بنام سازمان چریک‌های فدائی خلق منتشر شده، این ادعای مسخره گروه‌های مائوئیستی تکرار شده است که گویا حزب توده ایران معمولاً تاکتیک و استراتژی ندارد، چشم بسته و فرصت طلبانه بدنبال دیگران میدود. اعلامیه نویسان برای اثبات درستی این نظر ادعای میکنند که گویا اصولاً

«تسلیم طلبی در مقابل جریان مسلط، ویژگی اصلی دارودسته کمیته مرکزی در طول تمام دوران حیاتش بوده است»

آیا این برداشت جدی است؟ مسلماً نه! اولاً حزب توده ایران، در مدت سی و هفت سال مبارزه قهرمانانه خود، با تمام جریانهای مسلط و ناسالم سیاسی رزمیده و از پاکی ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی دفاع کرده است. روزیکه حزب توده ایران تشکیل شد، فاشیسم و «آلمان پرستی» جریان مسلط در ایران بود و اکثر جوانان مدارس و محیط‌های خرده بورژوازی و بورژوازی دنبال آن میدویدند.

حزب مایک تنه علیه آن رزمید. پس از آن «امریکا پرستی» مدروز شد. روشنفکران خرده بورژوا و محافظ بورژوازی و وابستگان آنها مدت‌ها بدنبال امریکا دویدند، ولی حزب توده ایران یک تنه در برابر آن ایستاد. پس از «امریکا پرستی» نوبت «مائوئیستی» و انواع جریانهای انحرافی بورژوازی رسید و بسیاری از روشنفکران مائوئیست شدند، و یا از ترکیب نظریات مائو و مارکوزه و والت رستروامثال آنها، لباس چل تکه برای خود دوختند و «مستقل» شدند و از آن پس برخی دیگر بدنبال رژیم دبره و «انقلاب در انقلاب» دویدند و چه بسا در این راه جان باختند و... حزب توده ایران در همه این مراحل یک تنه در برابر جریان مسلط ایستاد. به حزب توده ایران اتهام تسلیم طلبی در برابر جریان مسلط نمی‌چسبد.

ثانیاً - که مهم تر است - هیچ انقلابی مسئولی نباید بخود حق بدهد که با چنین اتهامات بوج و کینه تو زانه‌ای مسئله اساسی، یعنی مشی انقلابی را برای خود حل شده تلقی کند. باید به مسائل جدی برخورد جدی داشت. در اعلامیه سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، برای اثبات این ادعا

۱ - اعلامیه سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران ۲۱-۲-۱۳۵۸، تحت

عنوان «گرامی باد خاطرۀ رفیق شهید خسرو روزه»

که سیاست حزب توده ایران فرصت طلبانه و دنباله روانه است، پس از مبالغه ناسزا، گفته میشود.

پس از ۲۸ مرداد در مدتی کوتاه تمام تشکیلات حزب همچون حبیبی از صحنه مبارزات سیاسی ناپدید گشت و از آن چیزی جز محفلی از روشنفکران از میدان گریخته باقی نماند. ۲

در دیگر نوشته‌های چریک‌ها، رهبری حزب توده ایران «اپورتونیست‌های کهنه کار و پیروپاتالهای ازکار افتاده قدیمی»، کسانی که از صحنه نبرد «به خارج گریخته‌اند»، «فیل‌های مهاجر حزب توده که ادعا میکنند حزب طبقه کارگر هستند» معرفی میشود و تاریخ حزب ما، به استناد وقایعی نظیر آنکه، دکتر یزدی در آستانه اعدام تسلیم شد و عباس شهریاری پلیس ساواک در سازمان حزب رسوخ کرد و غیره، یکدست سیاه ترسیم میگردد، و از این ناسزاها این فرضیه بیرون کشیده میشود که، مشی حزب توده ایران نادرست است!

بناظر ما این طرز برخورد نه فقط زشت و بسیار زشت، بلکه بخصوص برای یک سازمان انقلابی خطرناک است. چگونه میتوان چشم برواقیات بست و به استناد اینکه ششده ام حسن بیسرتر از حسین است، نظر حسین را چشم بسته به نظر حسن ترجیح داد؟

زشت است، بسیار هم زشت که سازمان مبارزی، که میخواهد مارکسیسم-لنینیسم را راهنمای خود قرار دهد، مهاجرت سیاسی را فقط و فقط برای اعضای حزب توده ایران جرم بشمارد و در عوض، مهاجرین سیاسی از سازمانهای بورژوازی را با آغوش باز بپذیرد، و در سایه همه این زشتی‌ها، اختلاف نظر بر مسائل اساسی را پنهان کند و حاضر به بحث جدی و خلاق پیرامون آن نباشد. دوستان عزیزاً اولاً تاریخ حزب توده ایران غیر از آنست که دشمنان طبقه کارگر بشما تلقین کرده‌اند. و ثانیاً - که مهمتر است - با کندوکاو در دروغهای ضد کمونیستی نمی‌توان درستی یا نادرستی عقاید سیاسی را تعیین کرد. آیا شما احساس نمی‌کنید که در برابر تاریخ سازمانهای بورژوازی و رهبران بورژوا - اگر خیانت هم کرده باشند - حسن ظن و بزرگواری بیشتری دارید و خیانت واقعی و طبقاتی آنها را، که میتواند نشانه‌ای از مشی سیاسی آنها باشد، بطور کامل فراموش میکنید؟ در زمان مصدق و بلافاصله پس از ۲۸ مرداد، در کشور ما فقط دو سازمان سیاسی وجود داشت، حزب توده ایران و جبهه ملی ایران. آیا ایندو را بطور جدی با هم مقایسه کرده‌اید؟

این ادعا که سازمانهای حزب توده ایران مثل حباب ناپدید گشت، حقیقت ندارد. ادعای شاه و سازمان امنیت اوست که میخواهند برای طبقه کارگر رجز بخوانند و از تجدید سازماندهی انقلابی آن جلوگیری کنند. تکرار این ادعاها

در شان شما نیست. حزب توده ایران، پس از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، بزرگترین و قویترین سازمان پنهانی تاریخ ایران را بوجود آورد. این سازمان، با آنکه در دوران مصدق تا حدودی بازنده و شناخته شده بود، پس از کودتای ۲۸ مرداد، مدت چهارسال مداوم در برابر شدیدترین ضربات دشمن مقاومت کرد و فقط در سال ۱۳۳۶ بود که مرکز آن در داخل کشور شکست. ولی سازماندهی حزب، بلافاصله پس از آن، از نو آغاز شد و بسیاری از توده‌ای‌ها قهرمانان، در دهه‌های ۱۳۴۰ - ۱۳۵۰، در سخت‌ترین شرایط به تجدید سازمان حزب پرداختند. یک مبارز واقعاً انقلابی حق ندارد رسوخ یک پلیس ساواک را به این سازمان بپا نه‌کند و فدکاری آنهمه مرد وزن انقلابی را هیچ بگیرد و به لجن بکشد. درست است که عباس شهریاری در این سازمان رسوخ کرد، و اینهم درست است که مردانی چون حکمت‌جو، معصوم‌زاده و رزمی در همین سازمان بودند و زیر شکنجه بقتل رسیدند و ماهوزگور معصوم‌زاده و رزمی را پیدا نکرده‌ایم. در همین سازمان مبارزینی چون علی خاوری، آصف‌رزم‌دیده و صابر محمدزاده (اعضاء و مشاوران کمیته مرکزی حزب توده ایران) بودند که شدیدترین فشارها را در زندان محمدرضاشاهی تحمل کردند و مردانه بر سر ایمان خویش ایستادند. و دهها مبارز دیگر نیز در آن سازمان بودند، که کمترین خدش‌های در ایما نشان وارد نشد.

رسوخ پلیس در سازمانهای پنهانی حادثه‌ای است محتمل. نباید دید سازمانهای سیاسی با این حادثه چگونه برخورد میکنند. حزب ما جدی برخورد کرد، به رسوخ پلیس پی برد، عامل دشمن را یافت، برای بی‌ضرر کردن آن تصمیمات جدی گرفت و متناسب با آن، حتی در عالیترین سطح رهبری حزب تغییرات لازم بوجود آورد و کارسازماندهی خود را از ریشه تغییر داد.

سازماندهی نوین حزب که از ۱۳۵۰ آغاز شد، موفقیت بزرگی کسب کرد. سازمانهای حزب توده ایران در آن شرایط سخت پلیسی و زمانی که انواع انحرافات سیاسی و سازمانی بر روح جوانان مسلط بود و کار سیاسی و توده‌ای و کوشش برای بقا سازمان حزبی غیرمقدور و حتی گناه معرفی میشد، آری، درست در آن زمانها ریشه گرفتند و توانستند نشریه‌های منظمی هم چون *نویدر* را چاپ و با چنان وسعتی در سرتاسر کشور پخش کنند.

دوستان عزیز! اینها فقط تاریخ حزب ما نیست، تاریخ مردم ایران و تاریخ زحمتکشانشان ایران است، و اگر شما واقعاً مارکسیست - لنینیست باشید، اینها تاریخ شماست. چه نفی دارید که تاریخ خودتان را به لجن بکشید؟ چه نفی دارید که به بورژوازی کمک کنید تا سازشکاری خود را بر سایه تحریف تاریخ طبقه کارگر پنهان کند؟ آیا شما تاریخ سازمانهای بورژوائی را، که با آنها صمیمانه همکاری می‌کنیم، بررسی کرده‌اید؟ آیا درباره چگونگی دستگیری و شهادت دهها چریک فدائی خلق که محل اقامت و یا قرار ملاقاتشان از طرف پلیس شناسائی شد، تصوری قیستی دارید؟ چنانکه میدانید، اکثریت قاطع چریک‌های فدائی، نه در حین عملیات نظامی، بلکه در منازل و یا سر ملاقاتها گیر افتادند.

و اما درباره مهاجرین توده‌ای، بر خلاف ادعای قلتشن دیوانهای دربار پهلوی و همدستان آن از جرگه خرابکاران رنکارنگه، مبارزین توده‌ای و از جمله رهبران حزب توده ایران، با نخستین صدای تیر حشرات در ۲۸ مرداد، از کشور فرار نکردند. مهاجرت عده‌ای از رهبران حزب، بطور عمدۀ پیش از ۲۸ مرداد، و بنا بر مصلحت‌های سیاسی انجام گرفت و نه از ترس. پس از ۲۸ مرداد فقط ۵۵ نفر از اعضای کمیته مرکزی حزب به مهاجرت سیاسی پیوستند، آنهم نه فردای ۲۸ مرداد، بلکه ۳ سال پس از آن و ۸ سال پس از مبارزه دشوار در شرایط پنهانی و زندان و چندین بار فرار از دست دشمن. پس از ۲۸ مرداد، حزب ما عده‌ای از افسران سازمان نظامی و عده‌ای از کادرهای حزبی را، که موافق قوانین آن روزجرم‌های بسیار سنگینی داشتند و نگاهداری آنان در داخل کشور برای سازمانهای حزب دشوار بود، از کشور خارج کرد. آیا میتوان انقلابی بود و از بازگشت اینان به میهن ابراز ناراحتی کرد؟

متأسفانه، برخلاف آنچه بشما گفته‌اند و شما بدون مطالعه و پرس و جو پذیرفته‌اید، هنوز اکثریت مهاجرین سیاسی توده‌ای به ایران بازنگشته‌اند. دولت موقت آقای بازرگان به هزاران مبارز توده‌ای (و بقول شما پیروپاناهای مهاجر) گذرنامه نمیدهد (کسی چه میداند؟ شاید دولت موقت مراقب آنست که مبادا اینان بیایند، «تسلّم طلبی» کنند و به امر طبقه کارگرایان برسانند)

بهر صورت، از انبوه مبارزان توده‌ای، که هم اکنون در سرتاسر کشور، شبانه روز به بازسازی سازمانهای حزب و گسترش جنبش انقلابی مشغولند فقط حدود ده نفر از آنها پناهنده سیاسی بوده‌اند که از خارج کشور برگشته‌اند. بقیه آنان توده‌ای‌های با سابقه‌ای هستند، که به اندازه عمر بسیاری از شماها، در زندان و تبعید مانده‌اند و یا جوانان مبارز توده‌ای هستند، که در شرایط ترور و خفقان زمانی که عده‌ای چشم بسته دنبال مارکوزه و مائوود بره میرفتند - از مارکسیسم - لنینیسم دفاع کردند.

دوستان عزیز! جنبش کارگری ایران را از دشمنانش نیاموزید! این تاریخ، تاریخ خود شماست (اگر واقعاً در جستجوی مارکسیسم - لنینیسم باشید). قبل از شما، در جامعه ایران خلاء نبود، مبارزه بود، نبرد بود، کار عظیم انقلابی و سازندگی بود. امروز هم پیرامون شما خلاء نیست.

ادامه دارد

«مرکز بر فرصت طلبان و سازشکاران»<sup>۱</sup>

ما از دوستان فدائی میخوانیم که یکبار دیگر ریز جملات را، که بنام آنها نوشته و چاپ شده، بخوانند و ببینند چه مایه آشفته نگری و سردرگمی در آن نهفته است.

حزب توده ایران چگونه، در آن واحد، هم دنبال بورژوازی لیبرال می‌دود و هم دنبال خرده بورژوازی؟ آیا بنظر نویسندگان اعلامیه، تفاوتی میان مواضع این دو قشر اجتماعی وجود ندارد؟ حال که، بقول شما، رهبری خرده بورژوازی «مانع ارتقاء جنبش» شده و «لیه تیز مبارزه طبقاتی ضد امپریالیستی توده‌ها را کند می‌کند»، چه نیروی اجتماعی، بمثابة متحد طبقه کارگر، باقی مانده است؟ آیا پرولتاریا تنهای تنهاست؛ جائیکه خرده بورژوازی سد راه جنبش باشد، وضع بورژوازی و بویژه بورژوازی بزرگ چگونه است؟ دوستان فدائی ما چه توصیه‌ای برای جنبش دارند؛ با چه کسی باید متحد شد؛ سازمانها و شخصیت‌هایی که سازمان چریک‌ها مایل است با آنها همکاری کند و همکاری هم میکنند، نمایندگان کدام قشرها و طبقات اجتماعی هستند؟

نخستین ادعای نویسندگان اعلامیه این بود که، حزب توده ایران اصولاً سیاستی ندارد، و روش خود را «بر اساس تحلیل واقعی و عینی» بنا نکرده است. اما کمی بیشتر که در اعلامیه دقت می‌کنیم، می‌بینیم که سخن از «تحقق تئوریهای رویزیونیستی، گذار مسالمت‌آمیز، راه‌رشد غیر سرمایه‌داری» و غیره است. سخن از کسانی است که «سردمدار» نظریه معین هستند که «اپورتونیسم و رویزیونیسم» نامیده شده‌است. کدامیک از دو نظر درست است؛ این نظر که، حزب توده ایران حرفی برای گفتن ندارد و سیاستش را تنها از روی فرصت طلبی و تسلیم طلبی تعیین کرده است، یا این نظر که، سیاست حزب توده ایران مبتنی بر تئوری معینی است که «مقیاس تاریخی-جهانی دارد و مبارزه با این تئوری «برای ما» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؟

اگر این پرسش‌ها را با دقت بررسی کنیم، خواهیم دید که بحث بر سر استراتژی و تاکتیک طبقه کارگر در انقلاب ایران است، که به این طرز آشفته و سردرگم مطرح شده است. و لذا باید تحلیل‌هایی را که حزب توده ایران از مواضع کنونی دارد، با تحلیل‌های سازمان چریک‌های فدائی خلق مقایسه کرد و سیاست‌های دو سازمان را با هم سنجید. ولی متأسفانه چنین امری امکان ندارد. زیرا چریک‌های فدائی خلق ایران تا کنون تحلیلی از مواضع نداده و برنامه و سیاست خود را بطور منسجم و منظمی بیان نکرده‌اند. دوستان فدائی، از پیگیری بیم دارند.

۱- همان اعلامیه (تکیه همه جا از ماست)

## مرحله انقلاب و لحظه حاضر

آنچه گفتیم، شمای بود از خس و خاشاک‌کی که دشمنان جنبش انقلابی ایران می‌کوشند مسائل اساسی جنبش را با آن بیوشانند و گروهی از دوستان جنبش نیز، متأسفانه، کوشش نمی‌کنند که این خس و خاشاک را کنار بزنند و به بررسی عمق مطالب به پردازند. ما توجه این دوستان را یکبار دیگر به این امر بسیار مهم جلب می‌کنیم که، زمان بی‌نهایت حساسی است و هر انقلابی صدیق موظف است که موضوع خط مشی انقلابی را جدی بگیرد.

اینک ببینیم نظر کسانی که برای چریک‌ها اعلامیه نوشته‌اند، درباره ارزیابی اوضاع سیاسی کشور و مشی حزب توده ایران پس از آنکه خس و خاشاکش را کنار می‌زنیم چگونه است؟ آنان می‌نویسند که، سیاست کنونی حزب توده ایران عبارتست از،

«دنباله‌روی و تأیید بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی».

بنا به ادعای آنها، حزب توده ایران سیاست خود را «نه بر اساس تحلیل واقعی و عینی، نه به عنوان یک تاکتیک انقلابی جهت پیوند با توده‌ها، بلکه بر اساس تسلیم به رهبری خرده بورژوازی جنبش و تأیید شوروی از این رهبری» تعیین کرده‌است. بنا به ادعای اعلامیه نویسان، رهبران حزب توده ایران،

«قبل از اینکه خواسته باشند از توده‌ها جدا نشوند، میخواهند بارهبران پیوند داشته باشند، در حالیکه این رهبری اکنون مانع ارتقاء جنبش گردیده و له تیز مبارزه طبقاتی و ضد امپریالیستی توده‌ها را کند میکنند».

رهبران حزب توده ایران،

«جان سخت‌تر از آن هستند که از اصول منحرف شوند. زیرا آنها در آینده تأیید جمهوری اسلامی، تحقق تئوریهای رویزیونیستی، گذار مسالمت‌آمیز و راه رشد غیر سرمایه‌داری را خواب دیده‌اند».

نویسندگان اعلامیه سپس موضع خود را در برابر سیاست حزب توده ایران تعیین کرده می‌گویند،

«در این میان برای ما مبارزه ایدئولوژیک با دارو دستة کمیته مرکزی، بمثابة سردمداران اپورتونیسم راست و رویزیونیسم در جنبش کارگری ایران، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است».

اعلامیه نویسان، اعلامیه خود را با شعار زیرین پایان مینهند:

چه در مسائل تئوریک، چه در تحلیل اوضاع جهان و چه در بررسی اوضاع ایران، نظریات سازمان چریک‌ها التقاطی است از چند نظر درست و نادرست و بهر صورت ناپیکر. آنان متأسفانه هنوز به عمق ضد انقلابی نظریات مائو و خرابکاری گروهک‌های مائوئیست پی نبرده‌اند و اجازه می‌دهند که بخشی از برداشتهای مائوئیستی در تحلیل‌های آنها رسوخ کند. همین جملاتی که از اعلامیه چریک‌ها درباره سیاست حزب توده ایران آوردیم، نظر جا افتاده چریک‌های فدائی خلق ایران نیست، بلکه متأسفانه نقل قول مستقیمی است از نشریات مائوئیستی.

## حزب توده ایران، و مرحله انقلاب

### وارزیابی لحظه کنونی

برای اینکه بحث ما منظمو ثمربخش باشد، ابتدا نظر حزب توده ایران را درباره مرحله کنونی انقلاب در ارزیابی لحظه حاضر توضیح میدهم، تا در قیاس با آن، برداشت ما از سایر نظریات و عقاید دقیق‌تر مطرح شود.

برنامه حزب توده ایران، مصوب ۱۳۵۴، مرحله کنونی انقلاب ایران را ملی و دموکراتیک میداند، در این برنامه گفته میشود:

«انقلاب ایران در مرحله کنونی تاریخی رشد جامعه ما یک انقلاب ملی و دموکراتیک است، که محتوی آن عبارتست از: کوتاه ساختن دست انحصارهای امپریالیستی از منابع طبیعی و اقتصادی کشور و تأمین استقلال کامل اقتصادی و سیاسی ایران؛ برجیدن بقایای نظامات ماقبل سرمایه‌داری و اتخاذ سمت‌گیری سوسیالیستی؛ دموکراتیک کردن حیات سیاسی و فرهنگی کشور».

موافق برنامه حزب توده ایران:

«شرط ضرور تحول انقلابی ایران در مرحله کنونی، واژگون کردن رژیم فرتوت سلطنتی، شکستن دستگاه دولتی ارتجاعی و پایان دادن بحاکمیت سرمایه‌داران بزرگ و زمینداران بزرگ و انتقال قدرت از دست این طبقات بدست طبقات و قشرهای ملی دموکراتیک، یعنی کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی شهر، روشنفکران میهن‌پرست و مترقی و قشرهای ملی بورژوازی، یعنی استقرار جمهوری ملی دموکراتیک است.»

اگر نیروهای انقلابی ایران جبهه واحدی با برنامه روشن و حاوی تمام خصوصیات یاد شده فوق میداشتند، براساس آن در انقلاب پیروزمیشدند، انقلاب ملی دموکراتیک ایران میتواند شرایط انجام تمام وظایفی را که تاریخ رشد

## درباره مسائل انقلاب ایران

جامعه در برابرش گذاشته، فراهم آورد و این وظایف را به پایان رساند. و اگر طبقه کارگر ایران توانسته بود سرکردگی خود را در انقلاب تأمین کند، سمت تکامل تاریخی انقلاب بسوی سوسیالیسم نیز تضمین میشد، چرا که سرنویشت نهائی انقلاب ملی و دموکراتیک و سمت تکامل تاریخی و درجه پیگیری آن با امر سرکردگی (هژمونی) انقلاب ارتباط تام دارد.»

(از برنامه حزب توده ایران)

در زندگی زنده، مسیر حوادث طوری پیش آمد که جبهه واحد نیروهای مترقی، تنها بصورت نوعی اتحاد عمل تشکیل شد، که رهبری آن نیز با پرولتاریا نیست (صرف نظر از اینکه خواست ما و سود جنبش چه باشد، واقعیت چنین است). مردم ایران انقلابی را پیروز کردند که تاکنون فقط بخشی از وظایف تاریخی خود را انجام داده و بخش بزرگتر آنرا در دستور روز گذاشته است. بعلاوه این انقلاب ضامن‌های لازم را برای بازگشت ناپذیر کردن روند تکاملی بوجود نیآورده است. این انقلاب، با آن کمال مطلوبی که هر مارکسیست-لنینیست تصویر میکند و برای آن می‌رزد، فاصله دارد. پس چه باید کرد؟ یا این واقعیت چگونه باید برخورد نمود؟

قطعاً دوزخ میتوان تصور کرد: یکی اینکه بر معایب و نقائص واقعیت خارج تکیه کنیم، بدلیل اینکه واقعیت با کمال مطلوب فاصله دارد، ما هم از واقعیت فاصله بگیریم. دیگر اینکه با واقعیت خارج-چنانکه هست، با تمام کمبودها و مزایایش- روبرو شویم و در جهت تکامل و پیشرفت انقلاب برزیم.

بنظر ما، تصور نخستین، ایده آلیستی و فلج کننده است. واقعیت همیشه با ایده آل تفاوت دارد و هر کس که از واقعیت، بدلیل اینکه منطبق با ایده آل نیست، فاصله بگیرد، مرکز-اگر حسن نیت هم داشته باشد- منشاء اثر مثبتی نخواهد بود. وظیفه حزب انقلابی فرار از واقعیت نیست. روبرو شدن هشیارانه با آنست. وظیفه حزب طبقه کارگر در انقلاب واقعی کنونی نیز فرار از آن و فاصله گرفتن از آن نیست. ورود مردانه بمیدان، در افتادن با واقعیت بقصد سوق دادن آن بسوی کمال مطلوب است.

اضافه کنیم که برای حزب توده ایران، در این مرحله از انقلاب، پیدایش واقعیتی دور از کمال مطلوب امری غیر منتظر نیست. حزب ما که مرحله کنونی انقلاب را، دموکراتیک ملی میدانست و میداند، همواره در نظر داشت که بهترین حالت، تنها حالت ممکن نیست و چه بسا در واقعیت زندگی، بهترین حالت کمتر از هر حالت دیگری محتمل باشد. احتمال غالب همواره اینست که واقعیت با کمال مطلوب فاصله پیدا کند.

درباره انقلاب دموکراتیک ملی بهترین حالت، یعنی کمال مطلوب اینست که این انقلاب، چنانکه در برنامه حزب ما آمده و پیشنهاد شده، با یکضرب و زیر سرکردگی پرولتاریا پیروز شود و راه را بسوی سوسیالیسم بگشاید. ولی حالت غالب محتمل اینست که این انقلاب، در یکضرب به پایان نرسد و

انجام تمام و کمال وظایفی که تاریخ در برابر انقلاب گذاشته، تنها بر اثر مجموعه‌ای از پیشرفت‌ها و عقب‌نشینی‌ها مقدور شود و انقلاب، بمعنای وسیع کلمه، از چندین موج انقلابی، از چندین انقلاب بمعنای محدود کلمه، از تعداد زیادی پیشرفت‌ها، عقب‌نشینی‌ها و قهراها ترکیب شود. تجربه اکثریت قریب به اتفاق انقلابی‌های دموکراتیک و ملی موید این گفته است.

به انقلاب عراق نگاه کنید. از ۱۹۵۸، که سلطنت فیصل سرنگون شده تا به امروز، این انقلاب چه راه پرپیچ و خمی را پیموده و چه راه دشواری در پیش دارد؟ به مصر، به سوریه، به هندوستان و اندونزی و دهها کشور دیگر آسیائی، آفریقائی و امریکائی لاتین بنگرید. در هیچ یک از این کشورها، هنوز انقلاب دموکراتیک ملی، از نظر وظایف تاریخی که بعهد دارد، بطور کامل به پایان نرسیده، ولی همه آنها تاکنون چندین موج بزرگ و کوچک انقلابی را از سر گذرانیده‌اند و در انتظار امواج نوینند.

در کشور خود ما، انقلاب دموکراتیک ملی در واقع از تدارک انقلاب مشروطه آغاز شد و با آنکه از چندین موج گذشته، هنوز پایان نیافته است.

بهین مفهوم است که لنین از سیکل کامل انقلابی بوزروائی واز دو معنای کلمه «انقلاب بوزروا دموکراتیک» سخن میگوید: انقلاب بمعنای وسیع کلمه و انقلاب بمعنای محدود کلمه. لنین میگوید:

«انقلاب بوزروا دموکراتیک به چه معناست؟ بطور کلی زیر این عنوان دو چیز میتوان فهمید. اگر آنرا بمعنای وسیع کلمه بکار بریم، از این اصطلاح حل وظایف عینی و تاریخی انقلاب بوزروائی «پایان آن»، یعنی محور زمینه‌ای که مستعد زایش انقلاب بوزروایی است، پایان سیکل کامل انقلابی بوزروائی اراده میشود به این معنا مثلاً در فرانسه انقلاب بوزروا دموکراتیک فقط در ۱۸۷۱ به پایان رسید (در حالی که در ۱۷۸۹ آغاز شده بود).

و اگر این کلمه را بمعنای محدودش بکار بریم، از آن هر انقلاب جداگانه، هر یک از انقلابی بوزروائی و یا به اصطلاح هر یک از «امواجی» که رژیم کهنه را میکوبند، ولی آنرا کاملاً سرکوب نمی‌کنند و زمینه را برای انقلابی بوزروائی بعدی از میان نمیرند، اراده میشود. به این معنای محدود، انقلاب ۱۸۴۸ آلمان در ۱۸۵۰ (و یا دهه ۵۰) به «پایان» رسید، ولی به پیچوجه زمینه را برای جهش انقلابی سالهای ۶۰ از میان نبرد. انقلاب ۱۷۸۹ در ۱۷۹۴ به پایان رسید، ولی زمینه را برای انقلابی ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ از میان نبرد.»<sup>۱</sup>

در اینجا لنین درباره انقلابی بوزروا دموکراتیک سخن میگوید. با آنکه در زمان ما انقلابی دموکراتیک ملی میتواند بوزروائی نباشد و وظایف دموکراتیک را بمعنای خلقی و ضد سرمایه‌داری حل کنند (که خواست ماست)

ولی در آنچه مربوط به سیکل انقلابی است، نظر لنین به انقلابی ملی و دموکراتیک نیز قابل انطباق است. البته در زمان ما امکان واقعی وجود دارد که انقلابی دموکراتیک ملی، در یک ضرب به پیروزی رسد و راه را بسوی سوسیالیسم بگشاید، ولی این امکان بمعنای الزام و تضمین نیست.

انقلاب کنونی یکی از انقلابی‌هاست که اگر تکامل یابد، میتواند زنجیر انقلابی ملی و دموکراتیک را به پایان رساند، ولی ممکن هم هست که موفق نشود و فقط بصورت یکی از امواجی که «رژیم کهنه را میکوبد» ولی آنرا کاملاً سرکوب نمی‌کند، باقی بماند. انقلاب کنونی آغاز شده، ولی هنوز در معنای محدود کلمه نیز پایان نیافته است. نبرد طبقاتی شدیدی هم اکنون جریان دارد، که پایان انقلاب موقوف به نتیجه آنست.

در انقلاب کنونی، قشرهای وسیع مردم، از کارگر تا بوزروا شرکت کردند. در آغاز جریان، حتی قشرهایی از بوزروائی بزرگ، که پیوندهائی با رژیم گذشته داشته، ولی از استبداد مطلقه شاه ناراضی و یا نگران بودند، بنوعی شرکت نمودند و کوشیدند انقلاب را در حدود طردشاه و حفظ سلطنت، تخفیف زورگوئی انحصارات امیریالیستی ضمن حفظ پیوند با امیریالیسم، تخفیف فشاریالیسی ضمن حفظ سلطه ارتش، ژاندارمری و شهربانی و حتی حفظ بخش بزرگی از ساواک، مبارکنند. توطئه‌ایکه در زمان نخست وزیری شاهپور بختیار تدارک میشد، روشن‌ترین و گویاترین تلاش نمایندگان این قشر است علیه انقلاب و برای مبارک کردن آن خوبختانه جنبش انقلابی در آن روزها اوج گرفت و این سازش را عقیم گذاشت. مردم، علی‌رغم دستورهائی که از مراجع معینی میرسید سازمان‌های ساواک و پلیس و یادگانهای نظامی را از داخل و خارج درهم کوبیدند ولی طبیعی است که بوزروائی دست‌دوری دست نگذاشته و به ادعای اینکه روزی روزگاری با دیکتاتوری فردی شاه مخالفتی کرده، در تلاش آنست که سهم‌شیر را از انقلاب ایران نصیب خود کند. بوزروائی بزرگ، برای اینکه به هدف خود برسد و انقلاب را مبارک کند، به لیبرالیسم بوزروائی توسل میجوید و میکوشد از این واقعیت، که مردم از دیکتاتوری شاه بشدت خشمگین بودند، سوء استفاده نماید. نمایندگان این قشر بوزروائی، کسانی که در زمان بختیار تمام مقدمات سازش را فراهم کرده بودند، امروز هم در همان جهت کار میکنند و میکوشند حکومتی را که جانشین رژیم شاه مخلوع خواهد بود، در چارچوب «مشروطه بدون سلطنت» و یا «رژیم بختیار بدون بختیار» نگاهدارند. معنای این حرف اینست که مالکیت‌های بزرگ بوزروائی و مناسبات اجتماعی - اقتصادی موجود، بطور عمده بجای خود بماند، قوانین سابق، «تا وقتی لغو نشده»، اجرا شود، قراردادهای ایران با دولت‌های امیریالیستی، و از جمله و بخصوص امیریالیسم امریکا، تاحد مقدور حفظ شود و در سازمان‌های دولتی فقط تغییرات بسیار جزئی و غیر ماهوی داده شود و ...

از طرف این جناح است که بطور مداوم به دادگاه‌های انقلاب و پلیداران انقلاب و کمیته‌ها حمله میشود و این اندیشه تبلیغ می‌کند که «دولتهائی در داخل دولت»

۱- لنین، مجموعه آثار، چاپ چهارم روسی، جلد ۱۶، صفحه ۱۸۲

وجود دارند و مانع کارند.

بگفته آنان، در ایران حاکمیت دوگانه وجود دارد. یکی دولت موقت و دیگری انواع سازمانهایی که زیر نظر مستقیم امام خمینی کار میکنند. اگر این گفته را بشکافیم، با نبرد طبقاتی که پشت سر آن خوابیده، روبرو خواهیم شد.

حاکمیت وقتی میتواند دوگانه باشد که هر یک از دو حکومت، نماینده طبقات و قشرهای مختلف و بیانگر نظریات مختلف باشند. منطقی دولت موقت، از نظر شکل کار، نباید با دخالت امام خمینی در امور کشور مخالفتی داشته باشد، چرا که خود حاصل همین دخالت بوده و از طرف خود او تعیین شده است. در واقع نیز اگر اقدامات بعدی هواداران امام خمینی، و بویژه دادگاه‌های انقلابی، پاسداران انقلاب و غیره، از نظر محتوی با تمایلات و هدف‌های دولت موقت منطبق میبود، حکومت دوگانه‌ای پدید نمی‌شد و طرفین به آسانی میتوانند بر سر شکل کار به توافق برسند، تا تا دخالی که، بقول نخست‌وزیر، «مزاحم کارهاست» پیش نیاید. اما در واقع بحث بر سر «تداخل کارها» نیست، بر سر اختلاف در محتوی است، بر سر اینست که: مهره‌های امیریالیسم و ارتجاع را بطور کامل بکوییم و دستگاه قدرت سابق را بطور کامل بشکنیم یا نه.

یکی از مهمترین ویژگی‌های انقلاب کنونی ایران آنست که این انقلاب رنگ مذهبی دارد و رهبری آن با امام خمینی است. ولی فراموش نکنیم که در زیر پوشش اسلام هم نبرد بسیار شدیدی در جریان است و همه «مذهبی‌ها» نمایندگان قشرها و طبقات واحدی نیستند.

مجاهدین خلق ایران حق دارند وقتی میگویند:

«ما باینها تضاد طبقاتی داریم، چرا که ما نماینده دو مذهب هستیم مذهبی بر اساس توحید و نفی استعمار و از بین بردن هر گونه استثمار انسان از انسان وستم و بیعدالتی که انبیاء بخاطر آن جان دادند و مذهب دیگر مذهب ارتجاع و طرفدار وضع موجود و حامی استثمارگران»<sup>۱</sup>

جناب قاطع، پیگیر انقلابی اسلام، بطور عمده از نمایندگان طبقات زحمتکش و خرده بورژوازی تشکیل شده، که در جهت قطع سلطه امیریالیسم، قطع ریشه‌های رژیم شاه مخلوع و تجدید سازمان اجتماعی بر اساس منافع این طبقات میکوشد.

حزب توده ایران، با بررسی دقیق اوضاع ایران و جهان، بر آنست که انقلاب کنونی ایران میتواند و باید جلو تر رود. حزب توده ایران بر آنست که حزب طبقه کارگر نباید در نبرد عظیم ضد امیریالیستی و طبقاتی که در جامعه ما در جریان است، بیطرف بماند، و باید تر از آن، بدنبال ظواهر امر رفته بدام بورژوازی لیبرال بیفتد.

سازمان مجاهدین خلق ایران «تجلیل از یک مجاهد شهید» (تکیه از ماست) - این مطلب را آقای مظهر احمدزاده، استنادار خراسان، نیز در سخنرانی اخیرش که تحت عنوان «نابود باد همه پایگاههای اقتصاد وابسته به امیریالیسم» منتشر شده، تاکید کرده است.

در جمله زیر که در اعلامیه چریک‌های فدائی خلق نوشته شده است: رهبران حزب توده ایران «در آینده تأیید جمهوری اسلامی تحقق ثوری‌های رویزیونیستی گذار مسالمت‌آمیز و راه رشد غیر سرمایه‌داری را خواب دیده‌اند»، هسته معقولی وجود دارد. البته آنها بیخیال خودنا سازا گفته‌اند. ولی از کسانی که فراتر از دشنام و ناسزا میروند و به مسائل جدی - جدی برخورد میکنند، میخواهیم که روی این مطلب بیندیشند. با ناسزا و دشنام و فرار از واقعیت نمی‌توان بجائی رسید. اگر ما در آینده جمهوری اسلامی به اصطلاح «تحقق ثوری‌های رویزیونیستی» را می‌بینیم، پس دنباله رو نیستیم. حساب و کتاب داریم. ثوری داریم، که مافوقیست‌ها برای بی‌اعتبار کردن، آنرا «رویزیونیستی» نامیده‌اند. ولی این ثوری در واقع امر مارکسیسم - لنینیسم خلاق و تنها ثوری درست انقلابی زمان ماست.

حزب توده ایران سیاست، تاکتیک و استراتژی خود را، برخلاف آنچه در آغاز اعلامیه چریک‌ها یاد شده، «بدون تحلیل واقعی و عینی» تدوین نکرده، بلکه با تحلیل عمیق چندین ساله تعیین کرده‌است. مادر برنامه خود، که در آغاز دهه ۵۰ تدوین و در سال ۵۴ منتشر شده، نوشته‌ایم:

«حزب توده ایران از هر دولتی که از یک تحول مترقی ضد امیریالیستی و ضد ارتجاعی ناشی شده باشد، بنوبه خود پشتیبانی خواهد کرد و در راه سوق آن بسوی ستمگیری سوسیالیستی خواهد کوشید».

این مطلب، حداقل چهار سال پیش اعلام شده‌است. در پشت سر این جمله، تجربه انقلاب مشروطه و جنبش جنگل، تجربه خودمادر زمان مصدق، تجربه کوبا و الجزیره و مصر (جمال عبدالناصر) و تجربه دهها کشور دیگر خوابیده و از اندیشه خلاق مارکسیسم - لنینیسم و تصمیمات کنفرانسهای احزاب برادر بهره‌گیری شده‌است. هر کس حق دارد که آنرا نپذیرد. اما عیب است که کسی آنرا جدی نگیرد و جدی بررسی نکند.

ما معتقدیم که انقلاب ایران، که سلطنت را سرنگون کرده و جمهوری اسلامی بوجود آورده، هنوز بایان نیافته و هنوز محتوی اجتماعی سیاسی جمهوری اسلامی جا نیفتاده‌است. این محتوی میتواند عمیقتر، مردمی‌تر و ضد امیریالیستی‌تر باشد، و ممکن هم هست که کم‌مایه، بماند همه چیز بسته به تناسب قوای طبقاتی است و لذا هر سازمان سیاسی باید دقیقاً حساب کند که، آب بکدام آسیاب میریزد. این ادعا که حزب توده ایران نمیدانست که محتوی جمهوری اسلامی چیست و فقط بقصد «فرصت طلایی» به آن رای داد، در بهترین حالت ادعای ساده لوحانه‌ای است. ما میدانستیم و میدانیم که بر سر محتوی جمهوری اسلامی ایران نبرد شدیدی - چه در مقیاس کشور، و چه در عرصه وسیعتر منطقه و جهان - جریان دارد. ما اصلاً با فراندوم بعد از انقلاب موافقتی نداشتیم. کدام انقلاب بیروزمند حقانیت خود را به رای می‌گذارد؟ فراندوم را کسانی اختراع کردند که میخواستند انقلاب را در چارچوب ظواهر دموکراسی بورژوازی اسیر کنند. و به تحولات ایران حالت رفوهای «قانونی» بدهند



ولی توده‌های میلیونی درفراندم هم مثل انقلاب شرکت کردند، تا مبر خود را بر محتوی جمهوری اسلامی بزنند. به این ترتیب بود که رفرا ندوم با آنکه فقط يك پرستی داشت: جمهوری اسلامی یانه، عملا تجلی‌گاه دو اسلام شد، اسلام زحمتکشان و اسلام ازما بهتران.

نه فقط در فراندوم، بلکه در همه کارهای اساسی انقلاب، نبرد دومذهب آشکار است. در این نبرد نمی‌توان و نباید کنارگود ایستاد و یا عملا آب به آسیاب بورژوازی لیبرال ریخت. برنامه حزب ما اینست که از هر دولتی که از يك تحول ضد امپریالیستی ضد ارتجاعی ناشی شده باشد، پشتیبانی کنیم. اینک که بجای يك دولت، دو دولت تشکیل شده، وظیفه ماست که بکوشیم تا آن دولتی که به خواست توده‌های ستمکش نزدیکتر است، پیروز شود. وظیفه ماست که بکوشیم تا همه نیروهای قاطع ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی بهم نزدیکتر شوند در جنبه واحدی، که آنرا «جنبه متحد خلق» نامیده‌ایم، گردآیند.

روشن است که ترکیب طبقاتی این جنبه و وظایف آن با ترکیب و وظایف جنبه ضد دیکتاتوری، که قبل از سرنگونی شاه مخلوع مطرح بود، تفاوت دارد. در جنبه متحد خلق قشری از بورژوازی، که روش سازشکارانه و لیبرال گرفته، نمی‌تواند شرکت کند. «جنبه متحد خلق» باید با این قشر برزمد. ما این مطلب را در اسناد پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران، که بلافاصله پس از انقلاب - زمانیکه هنوز صفاها به اندازه امروز جدانبود - بیان کردیم.

در گزارش هیئت اجراییه کمیته مرکزی حزب توده ایران به شانزدهمین پلنوم کمیته مرکزی گفته میشود:

« روشن است که شرکت طبقات گوناگون خلق در جنبش انقلابی ایران، در عین اینکه زیر شعارهای مشترک ملی و دموکراتیک و خلقی گسترش یافته و می‌یابد، دارای انگیزه‌های همگون و همانند نیست ...

حال این سؤال پیش می‌آید: آن یکپارچگی که جنبش انقلابی ایران در جریان سرنگون کردن رژیم از خود نشان داد تا چه وقت ادامه خواهد یافت و موضع‌گیری اقتدار و طبقات گوناگون در جریان تحول آینده چگونه خواهد بود؟»

هیئت اجراییه، در گزارش خود، ضمن پاسخ به این پرسش به دشواریهای عینی بسیاری که بر سر راه تحولات عمیق اقتصادی و اجتماعی و حرکت پیروزمند انقلاب وجود دارد و به دشواریهایی که امپریالیست‌ها بر سر راه جنبش انقلابی ایجاد خواهند کرد اشاره میکند و میگوید:

« در راه حل این مشکلات، بدون تردید تغییراتی در مواضع طبقات و گروه‌های اجتماعی، که امروز در جنبش شرکت مینمایند، بوجود خواهد آمد ...

قدر مسلم اینست که بورژوازی لیبرال، که تا کنون با جنبش همراه بوده، میکوشد جنبش را در چهارچوب منافع محدود طبقاتی خود نگاه دارد و جنبه‌های خلقی و مردمی آنرا تضعیف نماید. تجربه همه انقلابها نشان داده است که با گسترش جنبش انقلابی در جهت خواستهای طبقات و قشرهای محروم جامعه، بورژوازی لیبرال

حاضر شده است از انقلاب روی برگرداند و با باقیمانده‌های نیروهای ضدانقلاب سازش کند و آنرا برای سرکوب جنبش خلقی زحمتکشان به کاراندازد ... حزب ما باید در برابر پیدایش و رشد چنین پدیده‌ای، اتحاد همه نیروهای دموکراتیک متکی به طبقات زحمتکش و اقشار متوسط هوادار پیشرفت اجتماعی را هر اندازه ممکن، مست تقویت و پشتیبانی نماید ...

ما باید بکوشیم با اتکاء به طبقه کارگر و سایر زحمتکشان شهر و روستا و بویژه بانیه‌های فعال انقلابی، که تحت رهبری آیت‌الله خمینی هستند، از جمله با «سازمان مجاهدین خلق ایران» و همچنین با سایر نیروهای انقلابی مانند «سازمان چریک‌های فدائی خلق» و «گروه‌های مترقی روشنفکران» و بخش دموکراتیک سرمایه‌داری ملی، بر پایه یک برنامه مترقی و خلقی زبان مشترک پیدا کنیم و جنبه متحدی بوجود آوریم و این جنبه را بصورت سدی در برابر تلاشهای سازشکارانه جناح سرمایه‌داری لیبرال ایران قرار دهیم.»

جریان حوادث درستی خط‌مشی و پیش‌بینی‌های شانزدهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب را ثابت کرد. ویژگی لحظه حاضر اینست که، در صفا بالنسبه واحد نیروهای شرکت‌کننده در نبرد ضد رژیم، شکاف میافتد و قطب‌بندی بسیار سریع و جدی انجام میپذیرد. بورژوازی لیبرال ایران، که از جنبش انقلابی جدا میشود، در زیر نامهای گوناگون و گاه ظاهر فریب متشکل میشود و میکوشد توده مردم و ایالات بخش بزرگی از قشرهای متوسط شهری و روشنفکران را، که از تندرویهای عناصر قشری - احتمالا وابسته به این قشر اجتماعی - فکرا نند، با خود ببرد. لحظه، لحظه بسیار بفرنجی است. اینجاست که باید همه تجربه غنی جنبش انقلابی ایران و جهان و آموزش مارکسیسم - لنینیسم به کمک ما بیاید، تا بتوانیم در پشت سر پدیده‌ها، ماهیت را ببینیم.

### ماتوئیسم و انقلاب ایران

در ایران چندین گروهک ماتوئیستی پدید آمده که میکوشند بویژه محیط دانشگاهی را با انواع انتشارات مبتذل و کم‌ارزش پر کنند و با ایجاد آشفته‌فکری و تفرقه در جنبش انقلابی، بر سر راه آن ایجاد مانع نمایند. این گروهک‌ها، ماتوئیست بودن خود را بشدت انکار میکنند تا اولاً مسئولیت خرابکاری بزرگ چندین ساله ماتوئیسم را در جنبش انقلابی ایران و جهان بعهده نگیرند و جوابگوی هیچ واقعه و حادثه‌ای نباشند، ثانیاً با تغییر شناسنامه و آدرس، احتمالا از خشم توده‌ها مصون بمانند و بتوانند به خرابکاری خویش ادامه دهند. کاریکه بیشتر شایسته شهادان حرفه‌ای است تا سازمانهای سیاسی، وقتی ماتوئیستی‌هویت خود را دانسته انکار میکنند، باید دانست که خرابکاری او عمدی و حساب شده است.

گروهک‌های مائوئیستی به انقلاب ایران از این دیدگاه اصلی تعیین کننده مینگردند که، خطر اصلی «سوسیال امپریالیسم روس» است و انقلاب ایران نیز، از آنجا که دامنه نفوذ «سوسیال امپریالیسم» را گسترش میدهد، قابل دفاع نیست. البته کسانی که حتی هویت خود را پنهان میکنند، طبیعی است که عقیده ضدانقلابی و خرابکارانه خویش را نیز به صراحت بیان نخواهند کرد. با اینحال نوشته‌های مائوئیست‌ها بعد کافی صریح است.

گروهک «اتحاد مبارزه» مدعی است که «سیاست ارباب - (ابر قدرت روس)» تغییر کرده و «تهاجمی» شده است و گویا همین سیاست «تهاجمی ابر قدرت روس» است که،

«امریکا و متحدین اروپائیش را وامه‌دارد تا برای مقابله با تهاجم رقیب، که از موقعیت و امکانات مناسبی برای بهره برداری از جنبش خلق ایران برخوردار است، گامهای خود را برای تمهید یک سازش بر اساس عقب نشینی حساب شده سرعت بخشد»<sup>۱</sup>

این فکر خرابکارانه که، خطر از جانب شوروی است و او است که «از موقعیت و امکانات مناسبی برای بهره برداری از جنبش انقلابی ایران برخوردار است» و تدارکات چنایتکارانه امپریالیسم امریکا چیزی نیست جز عکس العمل در برابر «تهاجم رقیب»، مانند نخ سرخی از میان همه نوشته‌ها و گفته‌های همه گروهک‌های مائوئیستی میگذرد. گروهک «رزمندگان...» خطر را حتی جدی تر از این میبیند و مردم را از «کودتای روسی» میترساند و مینویسد،

«او (حزب توده ایران) در پی جایگزینی سلطه سوسیال امپریالیسم شوروی با امپریالیسم امریکاست... برای ادایجاد شرایطی که بتواند در آن دست به یک کودتای نوع روسی بزند کافی است.»<sup>۲</sup>

گروهک «بیکار» پس از یک کتاب دشنام کثیف - نقل و نبات محافل مائوئیستی - که نثار حزب توده ایران میکند، همین هشدار را تکرار میکند که حزب توده ایران،

«نوکران و چاکران حلقه بگوش سوسیال امپریالیسم... هم اکنون نقش جاسوس روها را در ایران بازی میکنند و میخواهد راه را برای سرمایه‌های (۱) روسی در ایران هموار سازد.»<sup>۳</sup>

یک گروهک دیگر مائوئیست از تشدید مبارزه ضد امپریالیستی نگران است و میگوید، عمده کردن جنبه ضد امپریالیستی مبارزه «سبب» فراموش کردن

۱ - «مبارزات ملی و طبقاتی در ایران»، ص ۱۱ (تکیه از ماست)

۲ - «چرا پیشاهنگان پرولتاریا بدامان ریویزیونیسم سقوط میکنند»،

۳ - «درباره جمهوری دمکراتیک خلق»، ص ۱۸

جنبه ضد سرمایه‌داری وابسته انقلاب»<sup>۱</sup> میشود گروهک دیگری برنامه‌ای مرکب از هفت ماده، بعنوان پایه اتحاد همه گروهک‌های مائوئیستی پیشنهاد میکند، که ماده دوم آن چنین است،

«۲- موضع‌گیری قاطع و علمی روی سوسیال امپریالیسم شوروی و نوکران فارسی زبانش، کمیته مرکزی خائن حزب توده»<sup>۲</sup>.

اما در این برنامه هفت ماده‌ای، حتی اسم امپریالیسم هم نیست! نباید هم باشد. مبارزه با امپریالیسم نقطه مشترک گروهک‌های مائوئیستی نیست. همکاری با آن و تلاش برای منحرف کردن جنبش مردم ایران از مبارزه با امپریالیسم بسوی اردوگاه سوسیالیستی و جنبش جهانی کمونیستی، پایه اصلی و علت وجودی این گروهک‌هاست. اینان هر قدر بخواهند زاینده‌گان خود را انکار کنند، هویتشان آشکار است. آنها قارچهای سمی هستند که بر روی تنه پوسیده و متلاشی شده مائوئیسم روئیده‌اند، نه ریشه‌ای در جامعه دارند، نه شاخ و برگ میسر تکامل آینده.

در گذشته، زمانی که مائوئیست‌ها، برخلاف امروز، دفاع از «اندیشه‌های تابناک صدر مائو» را بزرگترین افتخار خود میدانستند، برای پیشبرد هدفهای ضد انقلابی خویش به این اندیشه‌ها متوسل میشدند. آنها در برابر انقلاب واقعی، انقلاب من در آوردی مائوئی را قرار میدادند و از همه میخواستند که بجای شرکت در جنبش واقعی انقلابی، بروند و از طریق دهات شهرها را محاصره کنند و تمام جهان را از لوله تفنگ بنگرند و غیره. امروز این حترانگی ندارد. طشت رسوائی «اندیشه‌های صدر مائو» از بام افتاده است. لذا مائوئیست‌ها، برای تدارک خرابکارانه ضد انقلابی خویش، «تئوریهای دیگری ساخته‌اند. آنها دیگر نمیگویند که انقلاب ایران «دموکراسی نوین» است، بلکه مدعیند که انقلاب ایران در «مرحله دمکراتیک خلق» است. ظاهر آ کلمات عوض شده است، ولی در واقع شکر در کارها نیست که بود، مائوئیست‌ها یک انقلاب من در آوردی در روی کاغذ برای خودشان ساخته‌اند تا هدفهای ضد انقلابی خویش را در پشت سر آن پنهان کنند. خود را بعنوان کسانی که از این انقلاب روی کاغذ دفاع میکنند، بزرگترین انقلابیون جا بزینند، اما با هر اقدام واقعی انقلابی مخالفت نمایند، به این بهانه که با نسخه دروغین پیشنهادی آنان مطابقت ندارد.

چنانکه میدانیم، حزب توده ایران مرحله کنونی انقلاب ایران را بنا به خصلت ضد امپریالیستی و دمکراتیک آن، مرحله دمکراتیک ملی میدانند و معتقد است که در شرایط امروزی جهان، با تغییر عظیم تناسب نیروها بسود سوسیالیسم این انقلاب میتواند وظایف دمکراتیک را بسود توده‌های مردم - نه بسود بورژوازی - انجام دهد و سبب‌گیری سوسیالیستی داشته باشد. قاعدتاً با هر بخش

۱ - جزوه «چرا پیشاهنگان...»، ص ۲۷ (تکیه از ماست)

۲ - «تحلیلی کوتاه از وضعیت سیاسی - اجتماعی ایران»، گروهک دمهدر

از این تحلیل، اگر میتوان مخالفت کرد، باخصلت ملی - ضدامپریالیستی - انقلاب ایران نمیتوان مخالف بود. اما شنیدنی است که گروهک‌های مائوئیستی ایران درست خصلت ملی این انقلاب را نفی میکنند و مرحله «دمکراتیک خلق» را برای این پیش میکشند که خصلت ملی ندارد.

این فکر در تمام انتشارات مائوئیستی به کرات نوشته شده که ما، بعنوان نمونه، انعکاس آنرا در یکی از نوشته‌های «دانشجویان پیشگام» می‌آوریم، «دوران انقلاب دمکراتیک ملی ایران بسر رسیده است و تنها انقلاب دمکراتیک توده‌ای در ایران میتواند انجام پذیرد.»<sup>۱</sup>

کی‌وچگونه دوران انقلاب دمکراتیک ملی ایران بسر آمد، کی مبارزات ضدامپریالیستی پایان رسیده؛ موافق کدام تجربه و یا تئوری، پس از بسر آمدن انقلاب دمکراتیک ملی (بفرض که بسر آمده باشد)، نوبت به انقلاب دمکراتیک توده‌ای میرسد؛ گروهک‌های مائوئیستی باین پرسشها پاسخ نمیدهند. قرار هم نیست که پاسخ بدهند. هدف آنها پرآکندن آشفته فکری و فرستادن جوانان با آگاه بدنبال نخود سبزه است. آنان هر چه بتوانند آشفته فکری را تشدید می‌کنند. هدف آنها نفی خصلت ضدامپریالیستی جنبش و خرابکاری در جنبش انقلابی است. ولی برای اینکه در همین حال بهانه‌ای داشته باشند که خود را «مارکسیست - لنینیست» قلمداد کنند، اینجا و آنجا اثر لنین «دوکتیک سوسهال دمکراسی در انقلاب روس» نقل قول میکنند و میکوشند چنین وانمود سازند که گویا درباره انقلاب ایران، باید عیناً همانطور قضاوت کرد و همان آرایش نیروها را پذیرفت که در انقلاب اول روس (۱۹۰۷ - ۱۹۰۵). به این ترتیب مائوئیست‌ها به خود حق میدهند، ضمن تحریف ناچوا نمردانه و خرابکارانه اندیشه‌های درخشان لنین، هویت مائوئیستی خود را پشت ماسک دروغین دفاع از لنین پنهان کنند.

بنا به نوشته مائوئیست‌ها، آرایش نیروهای طبقاتی در انقلاب کنونی ایران چنین است،

«بجز حزب توده ایران و بقیه لیبرالها (بورژوازی متوسط) بقیه نیروهای موجود جامعه همه خواهان سرنگونی کامل رژیم هستند. مابقی این نیروها میگوئیم دمکرات. دمکرات یعنی کسی که خواهان گاو بندگی و تباری با رژیم نیست و مضم است که رژیم را سرنگون کند. نیروهای دمکرات جامعه قانون اساسی را قبول نمیکند. این نیروها عبارتند از: دهقانان و خرده بورژوازی شهر.»<sup>۲</sup>

در این جمله هم، مانند هر جمله دیگر گروهک‌های مائوئیستی، جای سالم وجود ندارد. از اعلام این ادعای مسخره که حزب توده ایران نماینده بورژوازی لیبرال است، تا بحث از یک حزب سیاسی در کنار طبقات و قشرهای

۱- میرامون شمار «برقرار باد حاکمیت خلق»، سازمان دانشجویان پیشگام.  
۲- «درباره جمهوری دمکراتیک خلق»

اجتماعی.

اما نکته مهمتر اینجاست که گروهک مائوئیستی، نه فقط کلمه امپریالیسم و خصلت ضد امپریالیستی جنبش، بلکه اصولاً تأثیر نبود ضد امپریالیستی را در آرایش قوای طبقاتی بطور کامل حذف کرده است. اولاً از طبقه بورژوا فقط از قشر متوسط آن سخن می‌گوید و تکلیف بورژوازی بزرگ و کوچک را معلوم نمیکند. ثانیاً بورژوازی متوسط را نیز نه از نقطه نظر مناسباتش با امپریالیسم - خصلت ملی ضد امپریالیستی - بلکه از نقطه نظر روشهایی که برای حل اختلافاتش با امپریالیسم برگزیده (لیبرال یا قاطع) بررسی میکند، مالک اتحادکارگران با دهقانان و خرده بورژوازی شهر را نیز اتحاد ضد امپریالیستی نمیداند، بلکه به اصطلاح دمکراتیک میداند، آنهم با آن تعریف مبتذل که از کلمه دمکرات کرده است.

این آرایش قوا، علاوه بر تمام تقاضای دیگر، در ظاهر بسیار چپ‌روانه مینماید، زیرا اگر گروهک مائوئیست حتی بورژوازی متوسط را درست کنار گذاشته، میخواهد، «جمهوری دمکراتیک خلق» تشکیل دهد، که عبارتست از حکومتی که بر اثر اتحاد کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی شهر بوجود بیاید.<sup>۳</sup> ولی در واقع امر آقایان مائوئیست آنقدرها هم چپ رو نیستند. آنها به آسانی آماده‌اند که با بورژوازی لیبرال (و نه با بورژوازی ملی) کنار بیایند. نویسنده مائوئیست از خود میپرسد:

«حال باید ببینیم که در این میان سرنوشت بورژوازی متوسط (لیبرال) چه خواهد بود؟»<sup>۴</sup> و پاسخ می‌دهد:

«حال اینجا دو حالت پیش می‌آید. همگن است بورژوازی لیبرال حاضر شود بطور جدی علیه رژیم مبارزه کند. آنوقت میتواند به صف خلق پیوندد. ممکن است ... حاضر نشاید مبارزه جدی کند ... در اینصورت هم چنان بعنوان خائن به خلق تلقی شده و در برابر خلق قرار خواهد گرفت.»<sup>۵</sup>

چنانکه ملاحظه میکنید، آنهارت و هورت ظاهری مائوئیستی، در عمل تسلیم طلبی از آب در می‌آید. آقای مائوئیستی که حاضر نیست بورژوازی ملی - ضد امپریالیست را در صفوف خلق بپذیرد، برای بورژوازی لیبرال - یعنی درست همان قشر بورژوازی که از ترس مردم بسوی سازش با ارتجاع مهرود - راه باز میکند، اهمیت این مطلب بیشتر می‌شود اگر توجه کنیم که گروهک «یکار» دهقانان را هنوز بطور عمده یکبارچه میداند و بورژوازی ده را، که قشر پر قدرتی است، در لای انگشتانش پنهان میکند.

۱- همان نوشته ص ۲۰  
۲- همان نوشته ص ۲۱ - ۲۲  
۳- همان نوشته ص ۲۱ و ۲۲

## جنگال بر سر «هژمونی» برای خدمت به ضد انقلاب

در آرایش قوای طبقاتی، که مائوئیست‌ها پیشنهاد میکنند، جای بسیار بزرگی به جنگال بر سر آنچه که حضرات بددروغ «هژمونی پرولتاریا» نامیده‌اند، داده می‌شود. آنان میکوشند چنین وانمود سازند که گویا هوادار جدی اندیشهٔ لنینی هژمونی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک‌اند و گویا اختلافی که با مائوئیست‌ها تودهٔ ایران دارند، علاوه بر سایر چیزها، از اختلاف نظر بر سر پذیرش یا عدم پذیرش هژمونی (سرکردگی) ناشی می‌شود. اما در واقع کلمهٔ «هژمونی» که مائوئیست‌ها از مارکسیسم-لنینیسم بعاریت گرفته‌اند، در دست آنها به دستاویزی علیه مائوئیست‌ها در دست انقلابی بدل شده است.

ابتدا ببینیم، خود آقایان «مارکسیست-لنینیست» چه می‌گویند؟ آقای «رزمنده» مدعی است که حزب تودهٔ ایران و «چریک‌های فدائی خلق»، «طرح شعار رهبری پرولتاریا را به ضرر پرولتاریا وانمود میکنند» و گویا عقیدهٔ حزب تودهٔ ایران و «چریک‌ها» اینست که:

«مبارزان! به سرکردگی پرولتاریا نیندیشید، چرا که این باعث ردم کردن سایر اقشار میشود. بنا بگفتهٔ لنین «پرولتاریا تنها قادر به انجام انقلاب نیست»، پس اگر این شعار را دادید، دیگر دکانتان را تخته کنید، با این شعار کار انقلاب تمام و یکسره میشود. این «شرط» با «معمالاتی» که حزب توده با سایر اقشار و طبقات - اعم از خلقی و ضد خلقی - میکند، جوردر نمی‌آید.»<sup>۱</sup>

تمام کسانی که با نوشته‌های گروه‌های مائوئیستی سروکار دارند، میدانند که این نوشته‌ها را باید ابتدا تکان داد، تا فحش و ناسزا و اتهام و افترای آن بریزد. در اینصورت معمولاً نهم نوشته فرو میریزد و احیاناً یکدهم آن باقی میماند، که عقیدهٔ واقعی مائوئیست‌ها را، آنهم بطور غیر مستقیم منعکس میکند. در مورد این جمله و نظائر آنهم، نهم نقل و نبات مائوئیستی را که بیرون بریزید، تنها این فکر باقی میماند که، حزب تودهٔ ایران با اقشار و طبقات غیر پرولتری، چه خلقی و چه ضد خلقی، وارد «معامله» شده است و میخواهد این معامله را بدون «شرط» سرکردگی پرولتاریا جوش بدهد.

نظر حزب تودهٔ ایران، که آقایان «مارکسیست-لنینیست» با چنین شوقی به آن ناسزا می‌گویند، در برنامهٔ حزب ما بشرح زیرین توضیح داده شده است، «تأمین سرکردگی طبقهٔ کارگر تنها به ارادهٔ این طبقه و خواست حزب وی مربوط نیست. علاوه بر رهبری حزب طبقهٔ کارگر، تجربهٔ خود توده‌ها نیز شرط

است تا این سرکردگی تحقق یابد. لذا در همین حال که حزب ما برای تأمین سرکردگی طبقهٔ کارگر در انقلاب ملی و دمکراتیک مبارزه میکند، آقرا شرط وحدت عمل و اتحاد خود با دیگر نیروهای ملی و دمکراتیک قرار نمیدهد.»

آیا به این اندیشه واقفم ایرادی وارد است؟ نه صد بار نه اسرکردگی پرولتاریا در انقلاب، یک روند تکاملی است و نه یک شرط مقدماتی و بدوی. پرولتاریا باید قبل از هر چیز در مبارزهٔ انقلابی شوکت کند و آزاد سمت اصلی انقلابی سوق دهد و در جریان این نبرد انقلابی و اثبات صحت سیاست و قدرت و تأطیمت رهبری خویش، توده‌های انقلابی و دمکراتیک را، با تجربهٔ خود آنها، به حقانیت خویش معتقد کند و دور خود گرد آورد. پرولتاریا در پیروزی قطعی انقلاب ملی و دمکراتیک بیش از همه ذینفع است و بورژوازی لیبرال و سازشکار ذینفع نیست. لذا هر گاهی که انقلاب بسوی پیروزی قطعی بردارد، گاهی است که بسوی تأمین مهر و نشان پرولتری بر آن برداشته است. لنین در دو تا کتیک سوسیال دمکراسی، که برخی جمعات آن ناجوانمردانه مورد سوء استفاده مائوئیست‌های شرمسار از مائوئیسم قرار گرفته، درست در این باره می‌گوید:

«هر آینه بورژوازی موفق شود بوسیلهٔ بند و بست با تزار، انقلاب روس را عقیم گذارد، در اینصورت سوسیال دمکراسی در مقابل بورژوازی ناپسگیر واقعاً آزادی عمل خود را از دست خواهد داد در اینصورت سوسیال دمکراسی در دمکراسی بورژوازی حل میشود، بدینمعنی که پرولتاریا موفق نخواهد شد مهر و نشان روشنی از خود بر انقلاب بگذارد...»

هر آینه انقلاب به پیروزی قطعی برسد - آنوقت ما طبق روش ژاکوبین‌ها، یا اگر مایل باشید، بشیوهٔ بلب‌ها - حساب خود را با تزار یکسره خواهیم کرد.<sup>۱</sup> لنین اضافه میکند:

«بورژوازی قادر نیست انقلاب دمکراتیک را به پایان خود برساند، ولی دهقانان اعتماد این کار را دارند و ما باید با تمام قوای خود در راه حصول این مقصود به آنها کمک کنیم.»<sup>۲</sup>

محتوی انقلاب ایران، که ضد امپریالیستی و دمکراتیک است، با محتوی انقلاب اول روس، که اثر لنین بدان مناسبت نوشته شده است، یکی نیست و لذا هدفها و آرایش طبقاتی دو انقلاب نیز نمیتواند یکسان باشد. ولی در آنچه مربوط به هژمونی پرولتاریاست، خط سیر اندیشهٔ لنین روشن است. لنین حتی تصور بر خورد مکانیکی به این مسئله را بنحود راه نمیدهد. او توضیح میدهد که:

«توصیه برای حفظ وضعیتی که به بهترین وجهی بتواند امکان پیشروی انقلاب را تأمین نماید، بسیار مورد پسند ماست.»<sup>۳</sup>

۱- منتخبات. ترجمهٔ فارسی. جلد اول قسمت دوم ص ۶۴

۲- همان اثر ص ۱۲۱

۳- همان اثر ص ۴۳

اما برای اینکه چنین وضعیتی حفظ شود و انقلاب از آن حدی که بورژوازی خواهان آنست، تجاوز نماید «باید شمارهایی را که «ناپیکیری» دموکراسی بورژوازی را خنثی مینماید، بطور فعال مطرح کرد و روی آن تکیه کرد.»<sup>۱</sup>

«برای اینکه انقلاب دمکراتیک ما بتواند بطرز پیکیری به پایان خود برسد، باید به نیروهای اتکاء نماید که قادر باشند ناپیکیری اجتناب ناپذیر بورژوازی را فلج نمایند.»<sup>۲</sup>

از این روند تکاملی است که لنین به این نتیجه درخشان میرسد که «پرولتاریا باید انقلاب دمکراتیک را به آخر برساند، بدین طریق که توده‌دهقان را بخود ملحق نماید تا بتواند نیروی مقاومت حکومت مطلقه را جبراً منکوب و ناپیکیری بورژوازی را فلج سازد.»<sup>۳</sup>

کسی که روند (پروژه) تکاملی بدل شدن پرولتاریا را به سر کرده انقلاب درک نکند، کسیکه پیوند این سرکردگی را با اتحاد کارگران و دهقانان نفهمد و کسیکه درک نکند که روند سرکردگی پرولتاریا باروند پیشرفت انقلاب مربوط است، کمترین چیزی از لنین نفهمیده است.

اضافه کنیم که مارکس و انگلس نیز، که بنیانگذاران اندیشه سرکردگی پرولتاریا هستند، مسئله را درست همینطور فهمیده‌اند، آنها در مانیفست حزب کمونیست مینویسند:

«کمونیست‌ها در راه هدف‌های فوری و منافع عاجل طبقه کارگر مبارزه میکنند، ولی همزمان با آن در جنبش کنونی دفاع از آینده جنبش را نیز بعهد دارند.»

.....

کمونیست‌ها در همه‌جا از هر جنبش انقلابی که ضد نظام اجتماعی و سیاسی موجود باشد، پشتیبانی میکنند...

کمونیست‌ها همه‌جا برای برقراری اتحاد و توافق در میان احزاب دمکرات همه کشورها جهد میورزند...<sup>۴</sup>

چنانکه میبینید، نه مارکس و نه لنین هرگز سرکردگی پرولتاریا را به «شرط» بی‌ربط و مسخره‌ای که باید از ابتدا در برابر سایر نیروها گذاشت بدل نکرده‌اند.

ولی آقایان «مارکسیست-لنینیست» را کاری با مارکسیسم - لنینیسم نیست. آنها فقط به سیاست ضد انقلابی خودلباسی از کلمات عاریتی مارکسیست میدوزند و لذا سرکردگی پرولتاریا در انقلاب اینطور از آب درمیآید:

۱- همان اثر ص ۴۴

۲- همان اثر ص ۱۲۲

۳- همانجا

۴- مانیفست حزب کمونیست، از انتشارات حزب توده ایران ۱۳۵۴

«ممکن است بورژوازی لیبرال دست از شعار خود بردارد و در این صورت باید از شعار جمهوری دمکراتیک خلق برهبری طبقه کارگر اطاعت کند... و در این حالت کارگران سعی میکنند با او بشیوه مسالمت آمیز رفتار کنند. اگر دست از لیبرال بودن بردارند... در این صورت خلق بازور... اورا نابود میکند.»<sup>۱</sup>

داستان اینکه چگونه بورژوازی لیبرال دست از لیبرال شدن بر میدارد و مورد تنقید آقایان «مارکسیست - لنینیست» قرار میگیرد، بجای خود بماند. فعلا سخن بر سر چیز دیگری است که حضرات، «هژمونی» پرولتاریا نامیده‌اند.

آیا هژمونی پرولتاریا به این معناست که بورژوازی لیبرال رهبری طبقه کارگر را بپذیرد؟ و آیا راه تأمین هژمونی اینست که به بورژوازی اولتیماتوم بدهیم که: یا رهبری را بپذیرد یا خلق نابودت میکند؟

این طرز تأمین هژمونی، از طبقه کدام عطار بیرون آمده است؟ در کجای مارکسیسم - لنینیسم این مسخرگی‌ها را میتوان یافت؟ ظاهر آقایان «مارکسیست-لنینیست» بجای مارکسیسم، از داستان موش و گربه عبید زاکانی فیض گرفته‌اند، آنجا که شاه‌موشان به گربه اولتیماتوم میدهند که:

«یا بیا پایتخت در خدمت یا که آماده باش جنگا نا»<sup>۱</sup>

در مورد امید شاه‌موشان، که گربه در خدمت آید و نقش رهبری، ایشان را بپذیرد، خود داستان عبید گویاست. و قاعدتاً هر پرولتاری هم که بخوهد بورژوازی دست از شکارش بردارد و به خدمت در آید، همان نتیجه را خواهد گرفت. ولی اگر دهقانان و خرده بورژوازی اولتیماتوم شمارا نپذیرفتند چه عکس‌العملی نشان خواهد داد؟ سیاه‌مشق‌های مائوئیستی به این پرسش پاسخ مستقیمی نمیدهند. فقط توصیه میکنند که باید به دهقانان بارها و بارها توضیح داد که اگر با کارگران اتحاد کنند، به همه هدفهای خود خواهند رسید.

«باید با خرده بورژوازی شهرنیز مانند دهقانان رفتار کرد.»<sup>۲</sup>

ملاحظه میکنید که سخن از شرکت در مبارزه مشترک، قبل از اینکه دهقانان رهبری کارگران را بپذیرفته باشند و حمایت از جنبش دهقانی و نبرد انقلابی طبقات ضد امپریالیستی نیست. سخن از توضیح است. حال آمدیم دهقانان و خرده بورژواها این توضیح را نپذیرفتند، و یا تا وقتی که نپذیرفته‌اند، چه باید کرد؟ پاسخی که مائوئیست‌ها در عمل و نمونه انقلاب ایران به این پرسش میدهند، اینست که باید با بورژوازی لیبرال علیه آنها متحد شد! آنهمه چنگال بر سر هژمونی پرولتاریا. بدتر از کوهی که سالها باردار بود، موش میزاید. به نوشته‌های خود مائوئیست‌ها مراجعه کنیم.

۱- «دوباره جمهوری دمکراتیک خلق»، ص ۲۲ (تکیه از ماست)

۲- همان جزوه، ص ۲۰

گفتم که گروهک‌های مائوئیستی به این پرسش که اگر دهقان و خرده بورژوازی شهری رهبری طبقه کارگر را نپذیرفتند - تا وقتی نپذیرفتند چه باید کرد، پاسخ روشنی نمیدهند و در عمل سیاست اتحاد با بورژوازی لیبرال را علیه وحدت کارگران و دهقانان و خرده بورژوازی دنبال میکنند.

گروهک «اتحاد برای مبارزه» میپذیرد که در کشور ما پس از انقلاب قدرت دوگانه بوجود آمده، «کمیته امام» و «دولت بازرگان». بگفته این گروهک، «دولت رسمی بازرگان ... دولت قانون اساسی طلبان ... دولت سلطنت طلبان دولت پیوند بورژوازی لیبرال با قشرهای کمتر شناخته شده و کمتر متغیر بورژوازی وابسته... است»<sup>۱</sup>.

و اما کمیته امام،

«قدرت حاکمیت سیاسی «کمیته امام» قدرت و حاکمیتی انقلابی و توده‌ای بود ...

دولت خرده بورژوازی بود، دولت خلقی... بود»<sup>۲</sup>.

منطقاً باید مدعیان رهبری طبقه کارگر در گزینش یکی از این دو تردید نکنند. پرولتاریا منطقاً از «حاکمیت توده‌ها» و لااقل از دولت خرده بورژوازی حمایت میکند. اما نویسندگان «مبارزات...» درست در سر بزنگاه دچار تردید میشوند و به این نتیجه میرسند که اصولاً این حاکمیت دوگانه از میان رفته، دولت خرده بورژوازی تسلیم شده و خود را در خدمت بورژوازی گذاشته است. حاکمیتی که در توده‌ها نفوذ دارد، حاکمیتی «ناگسترده ترین پایه‌های خویش اراده خشمگینانه توده‌های مردم را منعکس میساخت»<sup>۳</sup>، از آنجا که «افشار متوسط و متوسط پائین خرده بورژوازی از سیطره نیرومندی برخوردار بودند»<sup>۴</sup>، از مبارزه علیه امپریالیسم به مبارزه علیه طبقه کارگر برگشته است؛

«این دولت خلقی که ارکان حاکمیت خلق بود... بدلیل حاکمیت خرده بورژوازی بر آن... نفوذ وسیع محافظه کاران بر آن ممکن شد. نفوذی که سمت حرکت آنرا از مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم به مبارزه علیه طبقه کارگر و کمونیست‌ها منحرف کرده و میکند»<sup>۵</sup>.

حاکمیت دوگانه دیگر عملاً بس آمده و یا آخرین نفسهای خود را میکشد. بورژوازی پیروز شده است.

«تاریخ فدای پیروزی قیام مسلحانه خلق میرود تا شکست خلق و پیروزی بورژوازی را بر سینه تاریخ ثبت کند»<sup>۶</sup>.

۱- جزوه «مبارزات...» ص ۳۰-۳۱

۲- همان جزوه، صفحات ۲۸ تا ۳۲

۳ و ۴- همان جزوه ص ۲۹

۵- همان جزوه صفحه ۳۶

پس چه باید کرد؟ آقایان «مارکسیست-لنینیست» پاسخی نمیدهند و وظیفه خود را فقط با همین جمله، یعنی با اعلام شکست انقلاب، پایان یافته میدانند، ولی تمام کوشش خود را در طول نوشته بکار برده‌اند تا خشم خواننده را بطور عمده علیه خرده بورژوازی برانگیزند.

گروهک دیگر مائوئیست که کمی دیرتر (اردیبهشت ماه) اظهار نظر کرده، موضع صریحتری دارد. این گروهک با نام دهن پرکن «رزمندگان...» یا درجای‌های لنین گذاشته و «درسهای قیام» را جمع‌بندی کرده است. از جمله در مورد رهبری میگوید،

«به علت رهبری خرده بورژوازی و در چنگ گرفتن قدرت متوسط بورژوازی ملی، انقلاب اجتماعی در نیمه راه خود متوقف خواهد ماند»<sup>۱</sup>

فرجام قیام بنظر ایشان «مشت محکمی است» بر دهان همه کسانی که انقلاب را بدون رهبری طبقه کارگر ممکن میدانند، و نتیجه میگیرد،

«نمی‌توان در طول مبارزه بدنبال خرده بورژوازی افتاد و به هنگام مشاهده ناپیکیری ذاتی خرده بورژوازی فریاد زد، مبارزه ضد امپریالیست را به پایان رسانید. باید به مبارزه ادامه داد و...»<sup>۲</sup>

پس چه باید کرد؟ بنظر آقایان «مارکسیست - لنینیست رزمندگان» باید در جریان مبارزه توده‌ها را به انجام مبارزات سیاسی ترغیب نمود، باید حزب و سازمانهای توده‌ای را توسعه بخشید و «سیس (۱) در زمان معینی، به محض آنکه شرایط اجازه دادند، اقدام به تشکیل نیروهای مسلح انقلابی خلق و برپا کردن مبارزه مسلحانه نمود»<sup>۳</sup>.

از نوشته های گروهک‌های مائوئیستی یاس و ترس از انقلابیکه انجام گرفته، نگرانی از ادامه و گسترش آن موج میزند. آنها از واقعیت فرار میکنند. مردم را از آینده انقلاب میترسانند. لبه تیز حمله آنها متوجه جناح قاطع انقلابی است، که خودشان «رهبری خرده بورژوازی» نامیده‌اند. از نوشته‌های مائوئیستی چنین برمیآید که پرولتاریا در عرصه نبرد برای پیشبرد انقلاب و تأمین رژیم ملی طبقه کارگر با بورژوازی لیبرال، یعنی با جناح سازشکار بورژوازی ملی رقیب نیست، بلکه رقیب اصلی پرولتاریا گویا خرده بورژوازی است.

این برخورد مائوئیست‌ها نقطه مقابل آموزش مارکسیسم - لنینیسم است. بنیان‌گذاران مارکسیسم - لنینیسم وقتی از سرکردگی پرولتاریا سخن میگویند، آنرا در نقطه مقابل سرکردگی بورژوازی میگذارند و نه در برابر رهبری خرده بورژوازی. در سرتاسر اثر درخشان لنین، «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی...»

۱- جزوه «چرا...» (ملاحظه میفرمائید) خرده بورژوازی قیام را رهبری کرده و بورژوازی ملی (که اصلاً وجود نداشت) به قدرت رسیده و... واقعاً که چقدر این «مارکسیست - لنینیست»‌های ما با سوادند!

۲- همانجا

۳- همان اثر، ص ۳۰

درست این اندیشه اصلی دنیال میشود که، اگر پرولتاریا نتواند دهقانان و خرده بورژوازی شهر را با خود متحد سازد، بورژوازی لیبرال برنده خواهد شد و انقلاب را بسازش خواهد کشانید.

دیگر اینکه برای پایه‌گزاران مارکسیسم - لنینیسم، همونوی پرولتاریا از اتحاد طبقه کارگر با سایر نیروهای انقلابی، از جمله خرده بورژوازی، جدا نیست. در درون چنین اتحادی است که میتوان از همونوی سخن گفت. اگر پرولتاریا، در زمانیکه هنوز نیروی امپریالیسم و بورژوازی وابسته و سازشکار قوی است و مسئله قدرت دوگانه حل نشده، سمت اصلی حمله خود را متوجه خرده بورژوازی کند، یعنی متحدین طبیعی خود را بکوبد، بسود چه نیروهایی عمل کرده است؟ اگر پرولتاریا نخواهد از جنبش توده‌ای، از همان حاکمیتی که «با گسترده‌ترین پایه‌های خویش، اراده خشمگینانه توده‌ای مردم را منعکس می‌سازد»، حمایت کند، در واقعیت زندگی در کدام سنکر قرار خواهد گرفت؟ جز اینست که در سنکر امپریالیسم و بورژوازی لیبرال و سازشکار؛ اگر پرولتاریا نخواهد از این جنبش پشتیبانی کند و نخواهد با این جناح قاطع، که توده‌ایست، متحد شود، چه راهی برای تأمین سرکردگی آن وجود دارد؟ مگر می‌توان در کنار کودا استاد و منتظر ماند که برای «رهبری انقلاب» دعوت‌نامه صادر شود؟

در بحث از همونوی پرولتاریا، باید به یک نکته بسیار اساسی اشاره کنیم و آن اینکه، دوران تاریخی که ما در آن زندگی میکنیم با دوران انقلابهای بورژوازمکراتیک قرن نوزده و اوایل قرن بیست (انقلاب اول روس) تفاوت ماهوی دارد. ما در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، زندگی میکنیم. مشخه اصلی زمان ماتئیر سربع تناسب نیروها بسود سوسیالیسم است. در این دوران و در این زمان، همونوی پرولتاریا در هر کشور جداگانه، نمیتواند از همونوی جهانی پرولتاریا و نیروهای ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری جدا باشد. در زمان ما سمت حرکت اصلی جامعه بشری را سوسیالیسم تعیین میکند. و این بدان معناست که در مقیاس جهانی، همونوی پرولتاریا تأمین شده است و هر چه این حرکت مطمئن‌تر و سریع‌تر باشد، همونوی جهانی پرولتاریا استوارتر است. در این زمان، پرولتاریای جهانی و فرزند برآمد آن اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیستی، در مجموع خویش، این اندیشه اصلی مارکسیستی - لنینیستی را راهنمای عمل خود قرار داده‌اند که، پرولتاریا باید از هر جنبش انقلابی حمایت کند. اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی از هر جنبش انقلابی در جهان حمایت میکنند و میکوشند که جنبش‌های انقلابی را بسوی قاطعیت هر چه بیشتر سوق دهند و راه گذار کشورهای ضد امپریالیستی را بسوی سوسیالیسم هموار سازند.

در این دوران نوین و در این تناسب قوا است که در انقلابهای ضد امپریالیستی کشورهای اسیر، مقوله‌ای نظیر «رهبری خرده بورژوازی» پدید می‌آید. و گرنه خرده بورژوازی در زمان سلطه کامل امپریالیسم (سرمایه‌داری) اصولاً قادر به رهبری

نبود. امروز هم اگر در مقیاس جهانی - تاریخی در نظر بگیریم، خرده بورژوازی قدرت رهبری ندارد، چرا که فرامسبون اقتصادی - اجتماعی ویژه خرده بورژوازی موجود نیست و در مقیاس تاریخی - جهانی، یا فرامسبون سرمایه‌داری است یا سوسیالیستی.

آنچه که رهبری خرده بورژوازی مینامند، حالت گذار بینابینی است که در دوران ما، در دورانیکه همونوی جهانی پرولتاریا وجود دارد، پدید می‌آید. جنبشی که در این حالت بینابینی است، اگر در جهت ضد امپریالیستی تقویت شود، میتواند به هدفهای قاطعتری دست یابد و اگر نه، پیروزی نهائی با سرمایه‌داری وابسته خواهد بود.

نگرانی شدید محافظ مائوئیستی از آنچه که رهبری خرده بورژوازی مینامند، از همین جاست. این محافظ که در مقیاس جهانی هوادار همونوی امپریالیسم‌اند و اردوگاه سوسیالیسم را دشمن اصلی معرفی میکنند، در مقیاس محدود هر کشور نیز با قاطعیت انقلابی، که بزبان امپریالیسم است، مخالفت می‌ورزند و به تأمین همونوی بورژوازی کمک میکنند.

محک هر ادعائی عمل است. بینیم گروهاک‌های مائوئیستی از کدام جریان سیاسی حمایت میکنند.

یکی از نویسندگان «پیغام امروز» نظری را مطرح کرده، که در واقع نظر همه محافظ مائوئیستی است. او مینویسد که در سرمایه‌داری ایران دو گرایش وجود دارد. یک گرایش که عبارت از گرایش بورژوا لیبرالی است،

«... عده‌ای از حقوقدانان، وکلا، شخصیت‌های لیبرال، نویسندگان و روزنامه نگاران... بسوی این گرایش متمایلند... این اقشار... در تضاد مستقیم اقتصادی با رژیم شاه نبوده‌اند... در رابطه با رشد سرمایه‌داری وابسته بوجود آمده‌اند... وابستگی همه جانبه به اقتصاد سرمایه‌داری جهانی را میپذیرند و آگاهانه از این وابستگی دفاع میکنند. ولی از آنجا که اکنون در جامعه یک جنبش توده‌ای یا پتانسیل ضد امپریالیستی بسیار قدرتمند وجود دارد و نیز به این دلیل که اعمال فشار مستقیم امپریالیسم فعلاً کارائی خود را در ایران از دست داده، بورژواهای لیبرال خواستار آنند که از امپریالیسم امتیازاتی بگیرند... و از رشد رادیکالیسم جلوگیری کنند».

بگفته نویسنده، این گرایش مسلط و صاحب قدرت نیست. قدرت واقعی، بقول او، در دست یک جریان «خرده بورژوا - فاشیستی» است. با آنکه نویسنده خود معتقد است که «فاشیست نامیدن این جریان از نظر علمی شاید درست نباشد»، ولی (۱) در هر حال (۱) فاشیست است، با معنای تازه‌ای که نویسنده برای مقوله کهنه و موجود فاشیسم از خودش تراشیده است. (در باره فاشیسم و منشاء واقعی خطر آن بعداً صحبت میکنیم)

با نگاه طبقاتی این گرایش، بگفته نویسنده، اقتضای از خرده بورژوازی سنتی است. «سرمایه داران کوچک و متوسط و کسبه و پیشه‌وران که... با هجوم

امپریالیسم و تسلط الیکارشی پهلوی تحت فشار قرار گرفتند.

«امروز این قشر در رأس یک جنبش نیرومند توده‌ای قرار گرفته، به امپریالیسم دندان نشان میدهد و خشم و غضب و احساس طبقاتی زخم خورده‌اش را در برابر سرمایه داری بزرگ جهانی به نمایش میگذارد... باید توجه داشت که یک رژیم خرده بورژوا میتواند در شرایط مشخصی با امپریالیسم تضاد‌های شدیدی داشته باشد و مثلاً تا جایی پیش برود که هر نوع رابطه مستقیم سیاسی را با امپریالیسم قطع کند، ولی این امر الزاماً به معنای مترقی بودن رژیم نیست.»

چرا؟ زیرا مترقی نامیدن این جنبش‌های ضد امپریالیستی، از طرف «بوروکراسی حاکم بر شوروی و احزاب وابسته به آن مطرح میشود (چه گناه بزرگی!) و صرفاً پوششی است برای آنکه هیئت حاکمه شوروی بتواند از اختلاف بین هر رژیمی - ولو ارتجاعی - با امپریالیسم بسود خود استفاده کند.» نتیجه‌ای که نویسنده میگیرد اینست که:

«فوری‌ترین وظیفه انقلابیون (۱) مبارزه با سلطه گرایش فاشیستی و تلاش برای شکستن هژمونی آن بر توده‌هاست... عبارت دیگر، زمانیکه خطر فاشیسم جامعه را تهدید میکند، نیروهای مترقی میتوانند و باید از گرایش‌های لیبرال در کمپ سرمایه داری بسود خود بهره برداری کنند و لبه تیز حمله خود را متوجه راست‌ترین و خطرناکترین گرایش (یعنی فاشیسم) سازند.»

با اینکه نویسنده مائوئیست، طبق معمول مائوئیسم، برای اکثریت کلمات معنای تازه‌ای اختراع کرده و خرده بورژوازی ضد امپریالیست قاطع را «فاشیست»، ضد انقلابیون خرابکار را «انقلابیون»، سوسیالیسم را «بوروکراسی حاکم بر شوروی» و غیره و غیره مینامد، اما موضع واقعی او روشن است و آن اینکه، مائوئیست‌ها باید با «کمپ سرمایه داری» و درست با آن کسانی که خواستار حفظ وابستگی ایران به امپریالیسم اند، متحد شوند، رهبری آنان را بپذیرند و لبه تیز حمله خود را متوجه کسانی کنند که «در رأس جنبش نیرومند توده‌ای به امپریالیسم دندان نشان میدهند و خشم و غضب و احساس طبقاتی زخم خورده خود را در برابر سرمایه داری بزرگ به نمایش میگذارند»، و چه کار بدی میکنند! آخر هژمونی پرولتاریائی گفته‌اند! انقلابی گفته‌اند! مارکسیست - لنینیستی گفته‌اند! آدم با تربیت که نباید به امپریالیسم دندان نشان بدهد! اگر دندان نشان میدهد، به توده مردم ضد امپریالیست و به اردوگاه سوسیالیسم نشان بدهد، با «کمپ» سرمایه داران جهانی چه کار داری؟!!

### درباره خطر فاشیسم

ضربتی که انقلاب ایران به امپریالیسم و قبل از همه به امپریالیسم امریکا وارد آورده، بسیار سنگین است. آنان به این آسانی‌ها حاضر به پذیرش این واقعیت

نیستند که ایران را از دست داده‌اند. تلاش آنان برای بازگرداندن آب رفته به جوی، شبانه‌روزی است. دشواری که انقلاب ایران پس از نخستین بیروزی با آن روبرو شده، وجود حکومت دوگانه و کشاکش جناح‌های مختلف، محافل امپریالیستی را امیدوار و تشویق میکند.

روشن است که این دخالت در لحظه کنونی نمیتواند علنی و رسمی باشد، لذا امپریالیست‌ها توطئه‌چینی و فتنه‌انگیزی پشت پرده را ترجیح میدهند و به کار ایذائی، خرابکاری، ایجاد زمینه فکری و ضدانقلابی مشغولند. آنان درباره فردای انقلاب تخم یأس در میان مردم میافشانند و به پخش این شایعه مشغولند که، «خود امریکا جاخالی کرده»، «قدرت اصلی هنوز در دست خود امریکائی‌هاست»، «تسلیم ارتش، نقشه بود»، «... عمل‌سناوک و سمیا از یکسو میکوشند در کمیته‌های انقلابی و سایر سازمان‌های نظیر آن رسوخ کرده آنها را تضعیف و بدنام کنند، از سوی دیگر هوار بر میدارند که این کمیته‌ها بدرد نمیخورند و کار آنها دخالت در امور دولت است، آنان از یکسو در کار تأمین حقوق خلقهای ایران اخلاص میکنند و از سوی دیگر بنام تأمین حقوق خلقی، محافل ناآگاه را به اقدامات افراطی تشویق مینمایند.»

مهمترین بهانه‌وسرپوش اقدامات ضدانقلابی امپریالیست‌ها در لحظه کنونی، دفاع از حقوق بشر است که بطور مشخص بصورت دفاع از آزادیهای بورژوازی در برابر خطر «فاشیسم»، که گویا صدای نعلین آن بگوش میرسد، تجلی میکند. بدون تردید بسیاری کسانی که عامل امپریالیسم نیستند و امروز از خطر یک دیکتاتوری دیگر - بجای دیکتاتوری شاه - میترسند، و لذا وقتی مایگوئی می‌کنند که مهمترین بهانه امپریالیسم برای خرابکاری در انقلاب ایران در لحظه کنونی، دفاع از حقوق بشر و دموکراسی بورژوازی است، بهیچوجه این ادعای میان‌تبی را مطرح نمیکنیم که، دفاع از آزادی و دموکراسی بسود امپریالیسم است، بلکه روی این واقعیت انگشت میگذاریم که، آن جریان سیاسی هدایت شده‌ای که در کشور ما، پس از انقلاب بهمن، زیر نام مقابله با «فاشیسم»، «دیکتاتوری نعلین»، «دفاع از حقوق بشر» و «آزادی مطبوعات» و غیره براه افتاده روز بروز شکل میگیرد، برای دفاع واقعی از حقوق بشر و مقابله با فاشیسم نیست، بلکه برای تضعیف انقلاب ایران است، که خطر فاشیسم درست در بطن آن خوابیده است.

مسئله را از نزدیک بررسی کنیم:

چنانکه میدانیم امپریالیسم امریکا، از مدتی پیش، بخشی از سیاست خارجی و فعالیت ایدئولوژیک خرابکارانه خود را بر دفاع از «حقوق بشر» استوار کرده است. و این امر تصادفی نیست. سیاست پردازان انحصارات امپریالیستی در تدوین این سیاست دو نکته را در نظر داشته‌اند: یکی اینکه انقلاب‌های عمیق ضد امپریالیستی در زمان ما، مضمون ضد سرمایه‌داری و یا لااقل ضد سرمایه‌داری بزرگ پیدا میکند و چنین انقلابی نمیتواند در اشکال و قالب‌های از پیش ساخته و بطریق اولی در قالب‌های دموکراسی بورژوازی اسیر بماند. یک تصمیم واقعه «انقلابی» و واقعه «ضد امپریالیستی»



ممکن است (و محتمل تر است) که از نظر شکل بانهادهای دموکراسی بورژوازی تطبیق نکنند و لذا میتوان مضمون ضد امپریالیستی و مردمی اینگونه تصمیمات را، از طریق دفاع از دموکراسی بورژوازی، مورد حمله قرار داد، و دیگر اینکه، برخی ظواهر دموکراسی بورژوازی در ذهن محافل معینی از روشنفکران و قشر متوسط شهری بلفظ بعنوان تنها شکل دموکراسی جا گرفته، و لذا از طریق دفاع از این ظواهر، میتوان قشر قابل ملاحظه‌ای را بحرکت درآورد و در زیر سایه آن پنهان شد. با این حساب است که امپریالیسم امریکا شمشیر باصطلاح دفاع از حقوق بشر را تیز کرده و میکوشد هراقدام انقلابی رابه‌بهانه اینک موافق موازین دموکراسی بورژوازی نیست و نمیتواند باشد تخطئه کند و قشر قابل ملاحظه‌ای از روشنفکران بورژوا و محافل بالنسبه وسیعی از قشرهای متوسط شهری را بدنبال خود بکشد. سخن بر سر مدل حکومتی است که باید جانشین رژیم سرنگون شده باشد. بورژوازی لیبرال ایران، که مورد حمایت سرمایه‌داری بین‌المللی است، در حرف مدل اسپانیای پس از فرانکو و یونان پس از سرهنگان را وعده میدهد، که در آن تمام مناسبات اقتصادی و اجتماعی سابق، همه مالکیت‌های بزرگ سرمایه و پیوند با سرمایه‌داری جهانی بجای خود میماند، ولی شکل حکومت از دیکتاتوری فردی شاه به دموکراسی بورژوازی (یعنی دیکتاتوری بورژواها) تغییر می‌یابد. مدافعین این مدل مدعیند که، مدل مقابل آن فاشیسم است.

انکار نکنیم که حتی اسم فاشیسم موبرترن هرایرانی راست میکند. ۲۶ سال حکومت جنایتکارانه شاه مخلوع پس از کودتای ۲۸ مرداد، و بطور کلی بیش از پنجاه سال سلطنت مستبده خاندان منفور پهلوی، مردم ایران را بحق نسبت به روش‌های فاشیستی حکومت حساس کرده، (و این بجای خود بسیار خوب است) و این حساسیت قابل بهره برداری است. ولی هر ایرانی ضد فاشیست، هر کسی که از بازگشت گذشته بهر شکلی از اشکال نگران است، باید با دقت مراقب باشد که خطر فاشیسم از کجاست؟ نکنند درست در مدل «دموکراسی» نهفته باشد؟! بنظر ما، مدل اسپانیا اولاً آن چیزی نیست که مردم ما میخواستند و میخواهند. انقلاب ایران شبیه مرگ فرانکو نیست. در این انقلاب تغییر مناسبات اجتماعی-اقتصادی مطرح بود و مطرح است. ثانیاً مدل اسپانیا، در کشور ما، فقط وعده است، زمینه چینی است برای بازگرداندن رژیم استبدادی.

دموکراسی بورژوازی به این دلیل در اسپانیا با موفقیت پیاده شد که جنبش ضد فرانکو، خصمت ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری نداشت. برعکس بخش بزرگی از سرمایه‌داری انحصاری بین‌المللی و سرمایه‌داری بزرگ اسپانیا، با فرانکو زدائی موافقت داشت. اسپانیای زمان فرانکو، بعنوان یک کشور فاشیستی، که با رژیم هیتلری همکاری نزدیک داشته، با اروپای پس از جنگ به آسانی جوش نمیخورد. مردم اروپای غربی نمیتوانستند گسترش مناسبات پافرانکو را هضم کنند. شرکت رسمی اسپانیای فرانکو در ناتو، بازار مشترک و نظایر آن، دشواریهای فراوان داشت. اما اسپانیای «دموکرات» میتواند به آسانی به خانواده سرمایه‌داری بزرگ

اروپا بیوندد و خودی باشد. و از اینجا بود که سرمایه‌داری جهانی از گسترش دموکراسی بورژوازی در اسپانیا، ضمن حفظ و تحکیم مناسبات سرمایه‌داری در آن، حمایت کرد.

جنبش انقلابی ایران قبل از هر چیز ضد امپریالیستی است و این خصمت با پیشرفت انقلاب، خواه و ناخواه تشدید خواهد شد. ایران پس از شاه (برخلاف اسپانیای پس از فرانکو) باید پیمانهای اسارت‌بار امپریالیستی را لغو کند، از بلوک نظامی امپریالیستی بیرون رود، از سرمایه جهانی دورتر شود. ایران پس از شاه را نمیتوان در اشکال دموکراسی بورژوازی اسیر دست امپریالیست‌ها کرد. در کشورهایی مانند ایران، حکومت وابسته به امپریالیسم فقط میتواند بصورت حکومت دیکتاتوری بر سر کار بماند و لاغیر، به همین دلیل است که حکومت‌های اینگونه کشورها، هر چه وابسته‌ترند، فاشیستی‌ترند. ریشه فاشیسم این کشورها در متروپل امپریالیستی است. خطر فاشیسم نیز از همانجا برمیخیزد.

برعکس، رژیم ضد امپریالیستی، رژیمی که به حمایت توده‌ها برای مقابله با امپریالیسم نیازمند است، نمیتواند فاشیستی باشد. دموکراسی واقعی در کشوری مثل ایران الزاماً باید خصمت ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌های بزرگ داشته باشد. و اگر حکومتی صرف نظر از شکل آن- چنین خصمتی داشت، نمیتواند فاشیستی باشد.

بنابراین، خط فاصل نیروهای هوادار فاشیسم و دشمن فاشیسم، سرانجام همان خط فاصل نیروهای هوادار امپریالیسم و دشمن امپریالیسم است. محافل وابسته به بورژوازی لیبرال ایران این واقعیت را انکار میکنند. آنها در عین حال که مخالف لغو قرارداد دوجانبه ایران و امریکا و همه قراردادهای اسارت‌بار امپریالیستی‌اند و از سرمایه‌های بزرگ دفاع میکنند، خود را مدافع «دموکراسی» معرفی میکنند و از «آزادی» دم میزنند. اما اگر کمی در همین ادعای آزادیخواهی آنان دقت کنیم متوجه خواهیم شد که از هم‌اکنون نطفه‌های استبداد در آن پنهان است. همین مدافعین «دموکراسی»، بطور دائم از تقویت ارتش و شهربانی و ژاندارمری سخن میگویند، برای حفظ بقایای ساواک و اعلام عفو عمومی جنایتکاران و عاملین رژیم سابق اصرار میورزند، قوانین سابق را - لاقلاً درباره حزب توده ایران- تا وقتی لغو نشده‌اند (!) معتبر میدانند، و یامانند آقای سنجابی، «قانون» تازه‌ای اختراع میکنند که بموجب آن، حزب توده ایران چون «وابسته» است، غیرقانونی است! تردیدی نیست که امثال آقای سنجابی، نه فقط معنای وابستگی را- بنا به تجربه شغلی خود- بدرستی میدانند، بلکه علاوه بر آن- بازم بنا به تجربه شغلی خود- میدانند که حزب توده ایران را با اشاره انگشت کوچک نمیتوان غیرقانونی کرد. هر کس که غیرقانونی دانستن حزب توده ایران را بر سرش راه دهد، قطعاً به‌مراه آن فکرایجاد دستگاه جنایتکار ساواک شاه‌رانیز برخورد راه داده و قطعاً به این نتیجه رسیده است که، برای مبارزه با حزب توده ایران، دستگاه تروری بزرگتر

از ساواک لازم است، که تازه آنها عاجز خواهد ماند.

گروهک‌های مائوئیستی، که در دست بورژوازی لیبرال‌اند و کوچک‌ها را پیش‌پای فاشیسم آب‌وجارو میکنند، برای توجیه مواضع بورژوازی لیبرال و تضعیف اردوی ضد امپریالیستی، «ثوری‌های» عجیب و غریب «مارکسیستی - لنینیستی» می‌سازند. بنا به ادعای آنها خطر فاشیسم از جانب خرده بورژوازی ضد امپریالیستی است و نه از جانب امپریالیسم و بورژوازی وابسته به آن. این گروهک‌ها برای «اثبات» این ادعای خود که خطر فاشیسم از سوی خرده بورژوازی است، یادآوری میکنند که خرده بورژوازی تکیه‌گاه فاشیسم است. اما با کمی دقت میتوان دریافت که این «استدلال» فقط شیادی است. درست است که خرده بورژوازی میتواند تکیه‌گاه فاشیسم قرار گیرد، اما درست نیست که فاشیسم حکومت تجاوزکارترین جناح انحصارات ضد امپریالیستی است. برعکس، فاشیسم حکومت تجاوزکارترین جناح انحصارات امپریالیستی است. خرده بورژوازی وقتی تکیه‌گاه فاشیسم میشود که طبقه کارگر نبرد برای جلب خرده بورژوازی را بیازد و این قشر زیر نفوذ بزرگترین انحصارات امپریالیستی قرار گیرد. لذا حزب طبقه کارگر موظف است که سیاست درستی در قبال این قشر پیش‌گیرد. در کشور ما که دشمن اصلی امپریالیسم است، اتحاد همه نیروهای ضد امپریالیستی امکان واقعی است.

گروهک‌های مائوئیستی، که ما را از فاشیسم میترسانند، در جهت تقویت مواضع سرمایه داری انحصاری، اخلال در اتحاد نیروهای ضد امپریالیستی و بیوستن هرچه بیشتر قشرهای خرده بورژوا به سرمایه‌داری بزرگ تلاش میکنند، و این راه است که به فاشیسم می‌رود و این همان راهی است که همه گروهک‌های مائوئیستی در تمام کشورهای دنیا از آن راه رفته‌اند.

### نظری به مواضع چریک‌های فدائی خلق ایران

چنانکه یاد کردیم، چریک‌های فدائی خلق ایران متأسفانه مواضع بیکیفری اعلام نکرده‌اند. سیاست و مشی آنها پرازنوسان و روزانه خوری است. با این حال در میان چریک‌های فدائی خلق بسیاریند که کسانیکه درست می‌اندیشند و در فکر چاره‌اند. نوشته‌هایی از نوع «بازهم درباره وظایف اساسی ما»، «چند مقاله درباره مسائل کنونی جنبش» از «علی کشتگر»، نمونه‌هایی است از کوشش برای طرح درست مسائل. در جزوه «بازهم درباره وظایف اساسی ما» اندیشه‌های درست زیرین درباره انقلاب ایران مطرح شده است:

«هیچ عاقلی نمیتواند تصور کند که تشدید دشمنی‌های درون جنبش خلق عین دوستی با طبقه کارگر است. درست برعکس، از رشد تفاهم میان جریانهای وابسته به اشرار و طبقات مختلف خلق، پرولتاریا بیش‌از همه سود خواهد جست. عناصری که مضمون حرکاتشان سنگ‌اندازی و توطئه‌چینی در راه تسکین

نیروهای وابسته به خرده بورژوازی رادیکال بوده است، خیال کرده‌اند که بازیریا نهادن عرف موجود و ضوابط منطقی در روابط بین جناح‌های مختلف جنبش خلق، میتوان سهم پرولتاریا را در جنبش خلق افزایش داد و زمینه را برای رشد شتابان جنبش کمونیستی فراهم ساخت. آنها با ازین بردن زمینه‌های تفاهمی که بعد از سالها بدبینی و نفرت در درون جنبش خلق، در حال شکل‌گیری بود، هم بدترین و پیچیده‌ترین مشکلات را برای رشد جریانهای مارکسیستی ایجاد کرده‌اند و هم به گسترش دامنه عمل و نفوذ جناح‌های ضد مارکسیست آن کمک کرده‌اند.»

نویسنده جزوه، با آنکه متأسفانه درباره خصلت فعلی انقلاب، بعد کافی نیاندیشیده، درباره اصل مطلب، که وحدت نیروهاست، نظر درستی ابراز میکند و میگوید:

«باتوجه به ویژگیهای خاص جامعه ما و ترکیب نیروهای شرکت‌کننده در جنبش دموکراتیک علاوه بر زحمتکشان روستا، شرکت خرده بورژوازی و دیگر زحمتکشان شهر و وحدت این نیروها با طبقه کارگر دارای اهمیت استراتژیک است.» نویسنده نگران آنست که مبدا اشتباه دوران مصدق تکرار شود و برخی عناصر پراکنده مارکسیست، «از فشار نیروهای خرده بورژوازی» به تنگ آیند و به بیماری کودکی دچار شوند و «در برابر رهبری فعلی بخشی غیر کارگری جنبش خلق» به همان اشتباهی دچار شوند که حزب توده ایران نسبت به مصدق دچار شد. نویسنده نگران است که گروه‌های معینی اهمیت استراتژیک وحدت طبقه کارگر با نیروهای غیر کارگری را درک نکنند و نقششان صرفاً این باشد که «با کارگرزدگی خویش جنبش طبقه کارگر را به‌انزوا و حتی به مقابله خصمانه با سایر بخشهای خلق بکشانند.»

نویسنده جزوه بدرستی تأکید میکند که:

«باید با تأکید بحق بر منافع طبقاتی، با تأکید برواقیبات اجتماعی بر خطر مرزهای میان طبقات صحنه گذاشت. باید بر وحدت منافع همه طبقات خلق، که در نابودی سلطه امپریالیسم و پیروزی انقلاب دموکراتیک نهفته است، راه‌های همکاری و اتحاد همه طبقات خلق را هموار و هموارتر کرد.»

در این جزوه، موضوع «هرمونی طبقه کارگر» نیز از زاویه درستی مطرح شده و نویسنده بروشنی نشان داده است که هرمونی طبقه کارگر را «باشعار» نمیتوان حل کرد. کسانیکه به اتحاد طبقه کارگر با سایر نیروها توجه نمیکنند، چگونه میتوانند از هرمونی طبقه کارگر سخن بگویند؟ کسانیکه «جنبش توده‌ای کنونی راه‌دلیل عدم تأمین هرمونی ایشان بر آن» نفی میکنند، خطای سنگین و مهلک مرتکب میشوند. کسانیکه «هویت مستقل طبقه کارگر را در انزوای این طبقه میدانند»، اپورتونیست‌اند. (تکیه هم‌جا از ماست)

متأسفانه این اندیشه‌های درست، در سایر انتشارات سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران گسترش نیافته و به راهنمای عمل بدل نشده است. در فعالیت‌های روزمره سازمان، اقدامات نامسنجیده کم نیست و دوستان چریک ما نظریات ضد

مارکسیستی و ضدلنینی محافل مائوئیستی را با آسانی بیشتری می‌پذیرند و نسبت به محافل بورژوازی و لیبرال محبت بیشتری احساس میکنند تا نسبت به مارکسیسم - لنینیسم و حزب طبقه کارگر ایران، حزب توده ایران.

### پایان سخن

دوستان عزیز! هنوز گفتم بسیار است و شاید شنیدنی بیشتر. مارا ه گفتگو رانمی‌بندیم. هم‌چنانکه در آغاز گفتیم، لحظه حاضر بینهایت حساس و برای انقلاب ایران و سازمانهای سیاسی سرخوش ساز است. و درست حساسیت این لحظه و احساس مسئولیت در برابر جنبش انقلابی و کارگری ایران مارا به نوشتن این سطور واداشته است.

سازمان شما در گذشته اشتباهات بزرگی مرتکب شده، ولی همواره خود را با این فکر تسکین داده‌است که این اشتباهات صادقانه بوده و بسیاری از اعضا و فعالین سازمان قهرمانانه شهید شده‌اند. ما هرگز در این صداقت تردید نکرده‌ایم، و هرگز وارد این بحث هم نشده‌ایم که زیادی تعداد شهیدان، همواره و در هر شرایطی موجب افتخار نیست. آنچه که امروز تاکید بر آنرا ضرور میدانیم اینست که، برای پیروزی صداقت لازم است، ولی کافی نیست. باید سیاست درستی داشت. باید نیروی بزرگتر از دشمن تجهیز کرد و آنرا بخوبی رهبری نمود. بعلاوه معیار صداقت هم عمل است. نمیتوان بطور مداوم نظریات نادرست را پذیرفت و نظریات درست را طرد کرد و انتظار داشت که مردم آنرا بحساب صداقت بگذارند. روزگاری در کشور ما خفقان شدیدی حکمفرما بود. جوانان دسترسی به مارکسیسم-لنینیسم نداشتند. در کشورهای غربی نیز، در میان روشنفکران خرده بورژوا، عقاید ضد انقلابی امثال رژی دبره‌ها و مائوها بجای آخرین کلام انقلابی پذیرفته میشد. سازمان شما بروی این نظریات بنا شد و همه گفتیم که اشتباه صادقانه بود. اما امروز؟ وقتی امکان وسیع انتخاب وجود دارد، چه باید گفت؟ وقتی فاصله ستاد شما با دفتر «مردم» چند صد متر بیشتر نیست و شما بسادگی میتوانید درستی یا نادرستی ادعائی را بپرسید، تکرار این دروغ گروهک‌های مائوئیستی در اسناد شما، که گویا حزب توده ایران در ۱۵ خرداد ۴۲ خمینی را محکوم کرده بود و امروز دنبالش میدود، چگونه قابل توجه است؟ لجاج کودکانه؟ ترس از واقعیت؟ فایده‌اش چیست؟ در روزهای جوشان انقلاب، حوادث سریعتر از آن جریان می‌یابد که واقعیت مدت طولانی پنهان بماند. دوستان عزیز! چنگال پسر خرده بورژوازی و به اصطلاح «آخوندیسم» و نظایر آنرا درست کسانی براه انداخته‌اند که خواستار تقویت ارتجاعی این جوانب خرده بورژوازی و «آخوندیسم» اند. به سنگر مقابل ما، آنجا که امروز در ظاهر از «دموکراسی» دم می‌زنند، بنگرید! قسریترین روحانیون ضد کمونیست در آن سنگر

جا گرفته‌اند و آب به آسیاب آن میریزند. آيا شما واقعا این صف‌بندی روشن را نمی‌بینید؟ ما می‌گوییم در این صف‌بندی روشن باید جای روشنی داشت. يك پادريك سنگر و يك پادريك دیگر، «استقلال» نیست. اگر به «خلق قهرمان فلسطین»، درود بیکرا ن می‌فرستیم و با کمال افتخار آمادگی کامل خود را برای شرکت در جنبه نبرد اعلام میداریم، دیگر نباید در جنبه داخلی در کنار کسانی باشیم که فقط خواستار «کمک منوی» به جنبش فلسطین‌اند. اگر صبح در تظاهرات وسیع ضد سنای امریکا صادقانه شرکت خواهیم کرد، شب نباید از مجمعی دفاع کرده باشیم که شعار گردانندگان واقعی‌اش جلب نظر امریکاست.

هنوز گفتم بسیار است و شاید شنیدنی بیشتر ...